

خلاصه حالات نهمین معصوم ، هفتمین اختر امامت

امام موسی بن جعفر الکاظم علیه السلام روز يك شنبه ، هفتم ماه صفر، سال ۱۲۸ هجری قمری (مطابق با بیستم آبان ۱۲۴ شمسی) در روستائی به نام أ بواء بین مگه معظمه و مدینه منوره [طبرسی، اعلام الوری، ج ۲، ص ۶] هنگامی که امام صادق (ع) و همسرش حمیده از حج بازمی گشتند به دنیا آمد. [مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۳۵۶-۳۵۷] ولادت او را در سال ۱۲۹ ق و در مدینه نیز گفته اند. [بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۲۹] برخی منابع از علاقه فراوان امام صادق (ع) به او خبر داده اند. [شبراوی، الاتحاف بحب الاشراف، ص ۲۹۵] بنا بر روایت احمد برقی، امام صادق (ع) پس از ولادت فرزندش موسی، سه روز مردم را اطعام کرد. [امین، سیره معصومان، ج ۶، ص ۱۱۳]

نام : موسی صلوات الله و سلامه علیه .

کنیه : ابوالحسن ، ابوالحسن اؤل ، ابوالحسن ماضی ، ابوابراهیم ، ابوعلی ، ابواسماعیل ، ابواسحاق و

لقب : عبد صالح ، کاظم ، باب الحوائج ، صابر، رجل ، امین ، عالم ، زاهر، صالح ، شیخ ، وفی، نفس زکیه ، زین المجتهدین و

پدر: امام جعفر، صادق آل محمد صلوات الله علیهم .

مادر: حمیده مصفاة اندلسی ، دختر صاعد بربری . او کنیزی بود که توسط امام باقر (ع) به امام صادق (ع) بخشیده شد. وی، بانویی فقیه و پرهیزگار بود و امام صادق (ع)، بانوان را برای آگاهی از مسائل شرعی به او ارجاع می داد. او به حمیده بربریه و حمیده اندلسیه نیز ملقب شده است.

دربان : محمد بن فضل ، مفضل بن عمر را گفته اند.

مدّت امامت : حضرت روز دوشنبه ، ۲۵ شوال ، سال ۱۴۸ هجری قمری ، پس از شهادت پدر بزرگوارش ، در بیست سالگی منصب امامت و زعامت جامعه اسلامی را به عهده گرفت و تا سال ۱۸۳ هجری ، امامت آن حضرت به طول انجامید.

مدّت عمر: آن حضرت مدّت بیست سال و بنابر نقلی ۱۹ سال ، هم زمان با پدر بزرگوارش و مدّت ۳۵ سال پس از آن ادامه حیات داد که جمعا ۵۵ سال طبق مشهور، عمری با برکت و پر از مشقّت را سپری نمود، گرچه بعضی عمر آن حضرت را تا ۵۸ سال نیز گفته اند.

علّت زندانی شدن آن امام مظلوم صلوات الله و سلامه علیه را طبق آنچه گفته اند، چنین است : در آن سالی که هارون الرشید به سفر حجّ رفت و در کنار قبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله جمعی از بنی هاشم و از آن جمله امام موسی کاظم علیه السلام را دید، که جهت زیارت قبر آن حضرت حضور دارند. هنگامی که هارون الرشید نزدیک قبر مطهر رسید، گفت : (السلام عليك يا رسول الله! يا بن عمّي!) یعنی ؛ سلام بر تو ای رسول خدا! ای پسر عمویم . در همین حال ، امام موسی کاظم علیه السلام جلو آمد و هنگامی که نزدیک قبر مطهر رسید؛ اظهار داشت : (السلام عليك يا أبة!) یعنی ؛ سلام بر تو ای پدر. هارون الرشید با دیدن چنین صحنه ای ، چهره خود را درهم کشید و کینه و عداوت آن حضرت را بر دل گرفته و مصمم بر تحقیر و قتل حضرت شد. مضافاً بر آن که سخن چینان دنیاپرست و ریاست طلب - که در هر زمان بوده و هستند - از موقعیت سوء استفاده کرده و در هر فرصت مناسبی بر علیه آن حضرت نزد هارون بدگوئی و سخن چینی نموده و او را بر علیه حضرت ، تحریک می کردند. تا آن که هارون به بغداد مراجعت کرده و دستور جلب آن حضرت را صادر کرد؛ و حضرتش را در بصره زندانی گرداند. و چون مدّتی را در آن جا سپری نمود، به بغداد منتقل شده ؛ و در زندانی مخوف و وحشتناک تحت انواع شکنجه های جسمی و روحی محبوس گردید.

در این که حضرت سلام الله علیه در چند مرحله زندانی شد؛ و نیز جمعا چه مدّت زمانی را در زندان سپری نمود، بین مورّخین اختلاف است .

بنابر مشهور: حضرت توسط سِنْدی بن شاهک ؛ و به دستور هارون الرشید مسموم گردید؛ و در روز جمعه ، ۲۵ رجب ، سال ۱۸۳ هجری قمری (مطابق با ۱۳ شهریور ۱۷۸ شمسی) در زندان بغداد به شهادت رسید؛ و جسد مطهرش در قبرستان بنی هاشم کاظمین دفن گردید.

خلفاء و سلاطین هم عصر آن حضرت : دوران امامت آن حضرت هم زمان بود با حکومت منصور دوانیقی ، محمد مهدی عباسی ، هادی عباسی ، هارون الرشید.

تعداد فرزندان : مرحوم سید محسن امین رحمة الله علیه تعداد ۱۸ پسر و ۱۹ دختر از فرزندان امام موسی کاظم علیه السلام را نام برده است ؛ ولی بعضی دیگر گفته اند: آن حضرت دارای ۳۷ دختر و ۲۳ پسر بوده است .

(تاریخ ولادت و دیگر حالات حضرت برگرفته شده است از: اصول کافی ج ۱، تهذیب الاحکام ج ۶، تاریخ اهل البيت عليه السلام، مجموعه نفیسه، مستدرک الوسائل، تذکرة الخواص، اعیان الشیعه ج ۲، ینابیع المودّه، الفصول المهمّة، کشف الغم ج ۲، عیون المعجزات، اعلام الوری، بحار الانوار، دلائل الامامة، جمال الاسبوع، دعوات راوندی و...)

پدر و مادر امام کاظم علیه السلام

پدر: امام جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی و فاطمه، صادق آل محمد صلوات الله علیهم. مادر: حمیده مصفاة اندلسی، دختر صاعد بربری. او کنیزی بود که توسط امام باقر (ع) به امام صادق (ع) بخشیده شد. وی، بانویی فقیه و پرهیزگار بود و امام صادق (ع)، بانوان را برای آگاهی از مسائل شرعی به او ارجاع می داد. او به حمیده بربریه و حمیده اندلسیه نیز ملقب شده است. [مجلسی، بحار الانوار، ج ۵، ص ۲۶۱] یکی از القاب او، مُصَفّاه است که امام صادق (ع) بر وی نهاده است. [الکافی، ج ۱، ص ۴۷۷] از دیگر القاب وی می توان به لؤلؤة، مهذبّة، سیدة الإمام (سرور کنیزان)، امّ احمد و امّ حمیده اشاره کرد. [طبری، دلائل الامامة، ص ۱۴۷] مقام و منزلت حمیده: در بیانی امام باقر (ع) او را پسندیده در دنیا و ستایش شده در آخرت خطاب می کند. [الکافی، ج ۱، ص ۴۷۷] امام صادق (ع) نیز درباره او می فرماید: «حمیده، پاکیزه از پلیدی ها و مانند شمش طلاست. ملائکه، همواره از وی مراقبت می کردند تا کرامتی از سوی خداوند برای من و حجت بعد از من به دستم رسید.» [الکافی، ج ۱، ص ۴۷۷]. وی بانویی فقیه بود و امام صادق (ع)، بانوان را برای آگاهی از مسائل شرعی به او ارجاع می داد. [صدوق، امالی، ص ۵۲۵] امام (ع) هر گاه قصد تقسیم حقوق اهل مدینه را داشت به امّ فروة و حمیده واگذار می کرد. [تنقیح المقال، ج ۳، قسم ۲، ص ۷۶] عالمان شیعی نیز هرگاه از حمیده سخن گفته اند از وی به بزرگی یاد کرده اند. [قرشی، حیاة الامام موسی بن جعفر (ع) ص ۴۰، ۴۱]. از حمیده دو روایت در باب مسأله حج کودکان [الکافی، ج ۴، ص ۳۰۱]. و دیگری درباره شهادت امام جعفر صادق (ع) [بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۲] در منابع روایی آمده است. آنچه در کتب حدیثی روایت شده حاکی از آن است که امام باقر (ع)، حمیده را از برده فروشی که از اهالی بربر بوده خریده و به فرزندش فرموده است: جعفر! او را برای خود بپذیر. [الکافی ج ۱،

ص ۴۷۷] . بنا بر روایتی که از ابوبصیر نقل شده، ولادت امام موسی کاظم (ع) در سفر امام صادق (ع) و در ابواء رخ داده است. [ابواء نام روستای بزرگی در نزدیک وڈان میان راه مکه و مدینه قرار دارد. آمنه بنت وهب مادر گرامی پیامبر (ص) در این مکان دفن شده است. همچنین یکی از غزوات پیامبر اکرم به نام غزوه ابواء در این محل صورت گرفته است] وی در این روایت می گوید: «هنگامی که آثار وضع حمل در حمیده پدیدار گشت امام (ع) به سوی خیمه او روانه شد و پس از اندک زمانی با چهره ای خندان بازگشت... امام (ع) فرمود: حمیده گفت هنگامی که این مولود به دنیا آمد دستان خود را بر زمین گذاشت و سر خویش را به سوی آسمان بلند کرد و من به او گفتم: این کار نشانه رسول خدا (ص) و وصی پس از اوست.» [الکافی، ج ۱، ص ۳۸۵] . بنا بر نقل علامه مجلسی، از حمیده ۴ فرزند متولد شد: موسی بن جعفر (ع)، اسحاق، محمد و فاطمه. [بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۲۴۱] . بنا بر روایتی دیگر، حمیده پس از آنکه نجمه را خریداری کرد بر اساس یک خبر غیبی و رؤیای صادقه مأموریت یافت تا او را به امام کاظم (ع) هدیه کند تا به زودی از او بهترین انسان روی زمین متولد شود. [کشف الغمه، ج ۲، ص ۸۰۳، ۸۰۴] حمیده هم به امام گفت: فرزندم! همان تکتم (از اسامی نجمه) جاریه ای است که بافضیلت تر از او ندیده ام. تردیدی ندارم که اگر نسلی داشته باشد خداوند آن را آشکار خواهد ساخت. او را به شما بخشیدم و درخواست خیر و نیکی به وی دارم. [عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۴] مدفن حمیده: طبق بعضی از اقوال قبر حمیده در (مشربهام ابراهیم) واقع در منطقه العوالی در شرق قبرستان بقیع است و قبر نجمه مادر امام رضا نیز در مجاورت آن قرار دارد. [الحسینی الجلالی، فدک و العوالی، ص ۵۵]

همسر و فرزندان امام کاظم علیه السلام

تعداد همسران امام کاظم (ع) روشن نیست. نخستین آن‌ها، نجمه مادر امام رضا است. [شوشتری، رساله فی تواریخ النبی و الآل، ص ۷۵] از تعداد فرزندان او نیز در منابع تاریخی گزارش‌های متفاوتی آمده است. به گزارش شیخ مفید، او ۳۷ فرزند (۱۸ پسر و ۱۹ دختر) داشته است. امام رضا (ع)، ابراهیم، شاهچراغ، حمزه، إسحاق از جمله پسران و فاطمه معصومه و حکیمه از جمله دختران او هستند. [مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۲۴۴]

فرزندان امام کاظم علیه السلام: علی بن موسی معروف به امام رضا علیه السلام، امام هشتم شیعیان، ابراهیم بن موسی بن جعفر ملقب به ابراهیم جزاز «در حرم کاظمین دفن شده است» ابراهیم بن موسی علوی، فرزند امام موسی بن جعفر (ع)، معروف به جزاز و ملقب به مرتضی یکی از ائمه زیدیه است او در قیام ابن طباطبا با وی بیعت کرد و پس از مرگ ابن طباطبا از سوی محمد بن محمد بن زید علوی و به نقلی از طرف ابوالسرایا حاکم یمن شد اما پس از مدتی از یمن خارج شده و به مکه رفت. ابراهیم بار دیگر از طرف مأمون عباسی بر یمن حکومت کرد و مدتی نیز حاکم مکه شد، او در نهایت در سال ۲۱۰ هجری قمری در بغداد مسموم شد و از دنیا رفت. برخی نوشته اند که امام موسی بن جعفر (ع) دارای ۲ فرزند به نام ابراهیم بوده است: ابراهیم اکبر که در یمن به حکومت رسید [عمده الطالب، ۱۹۷، ۲۰۱] و ابراهیم اصغر که ملقب به مرتضی بود. [عمده الطالب، ۲۰۱؛ الفصول الفخریه، ۱۳۴]. [ابوسبحه موسی بن ابراهیم گوید: «پدرم ابراهیم به من خبر داد که حدیث کرد مرا پدرم موسی کاظم، فرمود: حدیث کرد مرا پدرم امام صادق جعفر بن محمد فرمود: حدیث کرد مرا پدرم ابو محمد باقر، فرمود: حدیث کرد مرا پدرم زین العابدین، فرمود: حدیث کرد مرا پدرم امام شهید کربلا، فرمود: حدیث کرد مرا پدرم امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب فرمود: حدیث کرد مرا رسول خدا فرمود: حدیث کرد مرا جبرئیل از خدای متعال که خداوند فرمود: «لا اله الا الله حصنی فمّن قالها دخل حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی»؛ لا اله الا الله حصار من است کسی که آن را بگوید در حصار من داخل شده و کسی که در حصار من داخل شد از عذاب من در امان است» { [غایه الاختصار، ص ۸۷] کتاب غایه الاختصار در ذکر اجداد سید مرتضی و رضی]. احمد بن موسی بن جعفر معروف به شاهچراغ. اسحاق بن موسی بن جعفر «مدفون در ساوه یا گرگان». حسین بن موسی بن جعفر (ع) «مدفون در شیراز یا طبس ایضاً در کرمان، بهبهان، قزوین، ساری و کجور نیز بقعه‌هایی به حسین بن امام موسی کاظم (ع) منسوب است». حمزة بن موسی کاظم (ع) «مرقد وی در ری در جوار آستانه حضرت عبدالعظیم است ایضاً در کاشمر، مابین ماهشهر و هندیجان، شیراز، بوانات فارس، کازرون، قم، اسفراین، سیرجان کرمان، حله، شیروان، کاخران در سه کیلومتری شمال اردبیل، تبریز، قزوین به حمزه به موسی بن جعفر (ع) منسوب است». زید پسر امام کاظم (ع)

معروف به زید النار «مدفون در سامرا ایضاً بقعه ای منسوب به زیدالنار در روستای آفریز، درقائنات». عبدالله بن موسی بن جعفر «آرامگاهی در روستای اوجان در ۱۸ کیلومتری ساوه و آرامگاهی در بافق یزد به او منسوب است»، معروف به عبدالله عوکلانی. قاسم بن موسی بن جعفر «محلی که قاسم بن موسی در آن دفن است، شهر «القاسم» در استان بابل عراق، در ۳۵ کیلومتری شهر حله قرار دارد. در ایران نیز چندین بقعه در کاشان و مهدی شهر سمنان و در نزدیکی شهرستان کلبهر در استان آذربایجان شرقی به قاسم بن موسی منسوب است». محمد بن موسی بن جعفر «مدفن در شیراز در فاصله ۲۰۰ متری مشرق امامزاده شاهچراغ، کاخک گناباد، اراک، تفرش، نور، دامغان، خرم آباد، همدان، دزفول، ساوه و بابل امامزادگانی مدفونند که نزد اهالی منتسب به محمد بن موسی (ع) هستند»، سید میر محمد عابد. اسماعیل بن موسی بن جعفر. هارون بن موسی بن جعفر. عباس بن موسی بن جعفر. جعفر بن موسی بن جعفر. عبیدالله بن موسی بن جعفر. حسن بن موسی بن جعفر. فضل بن موسی بن جعفر. سلیمان بن موسی بن جعفر [الارشاد ج ۲، ص ۲۴۴]. همچنین سبط بن جوزی عقیل، عبدالرحمن، عمر و یحیی را نیز به عنوان پسران موسی بن جعفر ذکر کرده است. [تذکره الخواص، ص ۳۱۵]

دختران امام کاظم علیه السلام: فاطمه کبری معروف به حضرت معصومه سلام الله علیها مدفون در قم. فاطمه صغری معروف به بی بی هیبت. حکیمه دختر امام کاظم. رقیه بنت موسی بن جعفر. ام ابیها بنت موسی بن جعفر. رقیه صغری بنت موسی بن جعفر. کلثوم بنت موسی بن جعفر. ام جعفر بنت موسی بن جعفر. لبابه بنت موسی بن جعفر. زینب بنت موسی بن جعفر. خدیجه بنت موسی بن جعفر. علیه بنت موسی بن جعفر. آمنه بنت موسی بن جعفر. حسنه بنت موسی بن جعفر. بریهه بنت موسی بن جعفر. عایشه بنت موسی بن جعفر. ام سلمه بنت موسی بن جعفر. میمونه بنت موسی بن جعفر. ام کلثوم بنت موسی بن جعفر [الارشاد ج ۲، ص ۲۴۴]. سبط بن جوزی اسامی چهار فاطمه (فاطمه کبری، فاطمه صغری، فاطمه وسطی و فاطمه اخری)، ام فروه، اسماء، اسماء صغری و محمودیه را نیز به عنوان دختران او ذکر کرده است. [تذکره الخواص، ۱۴۱۸ق، ص ۳۱۵].

سادات موسوی و رضوی و حسینی و حسنی

سادات موسوی: نوادگان امام کاظم (ع) به سادات موسوی شهرت دارند. [سمعانی، الانساب، ج ۱۲، ص ۴۷۸]. سادات موسوی به شاخه ای از سادات از نسل امام هفتم شیعیان امام موسی کاظم (ع) گفته می شود. [سمعانی، الانساب ج ۱۲، ص ۴۷۹] تعداد زیادی از سادات موسوی در عراق زندگی می کنند و همچنین شاخه های بزرگی از این خاندان ساکن ایران، افغانستان، لبنان، مصر، بحرین و عربستان سعودی هستند. خاندان های آیت اللهی شیرازی، آیت اللهی یزد، اصفهانی، بجنوردی، بهبهانی، جزایری، خمینی، خوانساری، زنجان، شهرستانی، شیرازی، صدر، کشفی، گلپایگانی، مشعشعی و میرلوحی از خاندان های معروف موسوی در ایران هستند. [سعیدی زاده، «واکاوی اقلیمی خاندان های سادات ایران، مجله وقف میراث جاویدان»].

سادات رضوی: سادات رضوی به سادات منسوب به امام رضا (ع) گفته می شود. این شاخه از سادات پس از مهاجرت موسی مبرقع به قم به این شهر وارد شدند و از این شهر به شهرهای مشهد و همدان نیز عزیمت کردند. آنها در مشهد به موقعیت های بزرگ اجتماعی دست یافته و از آنجا به نقاط دیگر پراکنده شدند. اوج اعتلای سادات رضوی، در دوره صفویه بوده است. منصب صدر مهم ترین پست حکومتی صفویه، در اختیار سادات رضوی بود. تولیت شرعی آستان قدس رضوی و حضرت عبدالعظیم نیز بر عهده ایشان بوده است. سادات رضوی از نسل موسی مبرقع بیشتر در قم، همدان و مشهد ساکن هستند. اولین شخص از سادات رضوی مشهد میر شمس الدین محمد نام داشته. وی موقوفات زیادی برای سادات رضوی نسل خود احداث نمود. شاخه ای از سادات رضوی از نسل امام هادی (ع) هستند. بعضی از سادات رضوی از نسل سید محمد فرزند امام هادی مدفون در قریه بلد حوالی سامرا هستند.

سادات حسینی، از نسل امام حسین (ع). از آنجا که نسل امام حسین فقط از طریق امام سجاد مانده به فرزندان امام سجاد (ع) حسینی گفته می شود. سادات مرعشی سلسله ای از سادات حسینی و فرزندان سید علی مرعشی فرزند عبدالله بن محمد اکبر از نسل امام سجاد (ع) است. از آنجا که جد اعلا این سادات، سید علی معروف به مرعشی بوده، تبار وی به لقب «مرعشی» شناخته می شوند. شاخه هایی از این سلسله در شهرهای مختلف از

جمله مازندران ، شوشتر، قزوین ، اصفهان و قم دیده می شوند . سادات مرعشی در حجاز ، عراق ، سوریه ، امارات عربی ، ترکیه ، هند ، مصر ، حبشه ، زنگبار ، مغرب و دیگر نقاط جهان هستند .

سادات حسنی، بنی الحسن شاخه ای از سادات که نسب آن به امام حسن مجتبی (ع) می رسد. خاندان طباطبایی، مدرس، حکیم، شجریان و گلستانه از فروع سادات حسنی است. سادات طباطبایی شاخه ای از سادات حسنی از نسل ابراهیم طباطبا که نسب آنان از طریق حسن مثنی به امام حسن (ع) می رسد. خاندان طباطبایی در ایران و دیگر کشورها پراکنده اند .

در عصر حاضر روحانیون و علمای سادات با عمامه سیاه و سادات عادی با لباس، کلاه یا شال سبز شناخته می شوند. درباره استفاده از عمامه سیاه گزارش هایی موجود است از جمله: امام صادق (ع) فرمود: آن روز که پیامبر (ص) مکه را فتح کرد و به مسجدالحرام داخل شد عمامه سیاه بر سر داشت. عبدالله بن سلیمان از پدرش نقل می کند: امام زین العابدین (ع) در حالی که عمامه سیاه بر سر داشت وارد مسجد شد. عده ای معتقدند شاهان صفوی، عمامه سیاه را برای سادات شعار و علامت قرار دادند، تا به عنوان وارثان مظلومیت امام حسین (ع) دائماً در مصیبت جدشان عزادار باشند، اما طبق بعضی از گزارش ها سید رضی در میان طالبیین اولین کسی بود که از علائم سیاه استفاده نمود: «و هو اول طالبی جعل علیه السواد».

تعداد نفوس سادات علوی در مغرب اقصی (مراکش) بسیار زیاد است و شاید متجاوز از یک ملیون تن باشند. در بین زیدی های یمن، خاندان های متعددی از اولاد امام حسن و امام حسین (ع) از حدود ۱۲۰۰ سال پیش اقامت کرده اند . شرفای مکه که بیش از هزار سال در آن شهر امارت داشته اند، از اولاد حضرت امام حسن مجتبی (ع) هستند . در مصر علیا بالاخص در شهر اسوان طایفه ای به نام «جعافره» زندگی می کنند با اقتدار و شجاع و مورد عنایت دولت مصر. آنان خود را از فرزندان جعفر بن محمد الصادق (ع) می دانند . در هند سلسله هایی از سادات زندگی می کنند و در میان آنان شخصیت های معروفی پیدا شده اند. سادات «پتنه» سادات صحیح النسبی هستند که اصل آنان از علویین نیشابور نشأت گرفته؛ یعنی اجداد آنان از نیشابور راهی هند شده اند . در چین هم نشانی از

سادات هست. از جمله در کتاب حاضر العالم الاسلامی آمده است: سید شمس الدین در قرون گذشته به چین رفته و اسلام را در آن مرز و بوم نشر داده است. خاندان بزرگی از اولاد حضرت عباس در یونان زندگی می کنند.

سادات در فقه: بعضی احکام مخصوص به خود را دارند. بخشی از خمس به ایتام، فقرا و در راه ماندگان بنی هاشم تعلق می گیرد که به آن سهم سادات می گویند. در برابر، جز در موارد خاص، زکات به آنان نمی رسد و دادن زکات افراد غیرسید به سادات مجاز نیست. روایات مشهور در میان عامه مسلمانان، دلیل وجود چنین منعی، شان والای ایشان است. در طول تاریخ سادات به دلیل انتساب به پیامبر (ص) همواره مورد احترام عموم مسلمانان بوده و حتی حکام و فرمانداران احترام ویژه ای برای آنان قائل بودند.

دوران امامت موسی بن جعفر علیه السلام

موسی بن جعفر، پس از شهادت امام صادق (ع) در سال ۱۴۸ ق. در سن ۲۰ سالگی به امامت رسید. [حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۳۸۵] دوران امامت او با خلافت چهار تن از خلفای عباسی هم زمان بود. [اعلام الوری، ج ۲، ص ۶] حدود ۱۰ سال از امامت او در خلافت منصور (حکومت ۱۵۸-۱۳۶ ق)، ۱۱ سال در خلافت مهدی عباسی (حکومت ۱۶۹-۱۵۸ ق)، یک سال در خلافت هادی عباسی (حکومت ۱۷۰-۱۶۹ ق) و ۱۳ سال در خلافت هارون (حکومت ۱۹۳-۱۷۰ ق) سپری شد. [سیره پیشوایان، ص ۴۱۳] مدت امامت موسی بن جعفر ۳۵ سال بود و با شهادت او در سال ۱۸۳ ق امامت به فرزندش، امام رضا (ع) منتقل شد. [حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۳۸۴-۳۷۹] نصوص امامت: از دیدگاه شیعه، امام از جانب خدا تعیین می شود و از راه های شناخت او، نص (تصریح پیامبر (ص) یا امام قبلی به امامت امام پس از خود) است. [ارشاد الطالبین، ص ۱۴۰۵ ق، ص ۳۳۷] امام صادق در موارد متعددی امامت موسی بن جعفر را به اصحاب نزدیک خود اعلام کرده بود. در هر یک از کتاب های کافی، ارشاد، اعلام الوری و بحار الانوار، بابت درباره نصوص امامت موسی بن جعفر (ع) وجود دارد که به ترتیب ۱۶، ۴۶، ۱۲ و ۱۴ روایت را در این باره نقل کرده اند [مجموعه مقالات سیره و زمانه امام کاظم، ج ۲، ص ۷۹، ۸۱] از جمله: در روایتی، فیض بن مختار می گوید از امام صادق (ع)

پرسیدم امام پس از شما کیست؟ در این هنگام فرزندش موسی وارد شد و امام صادق (ع) او را امام بعدی معرفی کرد. [اعلام الوری، ج ۲، ص ۱۰]. علی بن جعفر روایت کرده که امام صادق (ع) درباره موسی بن جعفر فرمود: «فَإِنَّهُ أَفْضَلُ وَلَدِي وَمَنْ أَخْلَفَ مِنْ بَعْدِي وَهُوَ الْقَائِمُ مَقَامِي وَ الْحُجَّةُ لِلَّهِ تَعَالَى عَلَى كَافَّةِ خَلْقِهِ مِنْ بَعْدِي» [الارشاد، ج ۲، ص ۲۲۰]؛ او برترین فرزندان و بازماندگان من است و اوست که پس از من، در جایگاه من قرار می‌گیرد و پس از من، حجت خدا بر همه مخلوقات است. همچنین در عیون اخبار الرضا آمده است که هارون الرشید خطاب به فرزندش، موسی بن جعفر را امام بر حق و سزاوارترین فرد به جانشینی پیامبر (ص) خوانده و پیشوایی خود را ظاهری و با زور توصیف کرده است. [أَنَا إِمَامُ الْجَمَاعَةِ فِي الظَّاهِرِ وَالْغَلْبَةِ وَالْفَقْهَرِ وَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ إِمَامٌ حَقٌّ وَاللَّهُ يَا بَنِي إِنَّهُ لَأَحَقُّ بِمَقَامِ رَسُولِ اللَّهِ ص مِنِّي وَ مِنَ الْخَلْقِ جَمِيعًا؛ فرزندم! من پیشوای ظاهری مردم هستم که پیشوایی را از راه زور و غلبه به دست آورده‌ام، اما موسی بن جعفر امام و حجت خدا در زمین است. به خدا قسم که او از من و از همه مردم به جانشینی پیامبر (ص) سزاوارتر است. عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۹۱. مسند الامام الکاظم، ج ۱، ص ۷۵]. . . در منابع آمده است امام صادق (ع) با توجه به سخت‌گیری‌های عباسیان و برای حفظ جان امام کاظم (ع)، پنج نفر از جمله خلیفه عباسی را به عنوان وصی خود معرفی کرد. [سیره پیشوایان، ص ۴۱۴] هر چند امام صادق، بارها امام پس از خود را به اصحاب خاصش معرفی کرده بود، اما این اقدام تا حدی وضع را برای شیعیان ابهام آلود کرد. در این دوره، برخی از اصحاب برجسته امام صادق مانند مؤمن طاق و هشام بن سالم نیز دچار تردید شده بودند. آنان ابتدا به سراغ عبدالله افطح، که ادعای امامت کرده بود، رفتند و از او درباره زکات پرسیدند. اما پاسخ‌های عبدالله آن‌ها را قانع نکرد. آن دو سپس با موسی بن جعفر (ع) ملاقات کردند و با پاسخ‌های وی قانع شدند و امامت او را پذیرفتند. [کشی، رجال، ص ۲۸۳-۲۸۲]. در دوره امامت موسی بن جعفر (ع)، فرقه‌های اسماعیلیه، فطحیه و ناووسیه شکل گرفت. هر چند در زمان حیات امام صادق (ع)، زمینه انشعاب در شیعه فراهم شده بود، اما انشعابی در میان آنان رخ نداد. ولی با شهادت ایشان و آغاز امامت موسی بن جعفر، شیعیان به فرقه‌های مختلفی منشعب شدند؛ گروهی از آنان، مرگ اسماعیل پسر امام صادق (ع) را انکار کرده، او را امام می‌دانستند. شماری از این گروه، که

از حیات اسماعیل مأیوس شدند، پسر او محمد را امام دانستند. این گروه به اسماعیلیه شهرت یافتند. برخی دیگر عبدالله اَفْطَح را امام دانسته، به فَطَحیه مشهور شدند ولی پس از مرگ او که حدود ۷۰ روز پس از شهادت امام صادق رخ داد، به امامت موسی بن جعفر معتقد شدند. شماری نیز به پیروی از شخصی به نام ناووس در امامت حضرت صادق (ع) توقف کردند و عده ای به امامت محمد دیباج معتقد شدند. [فرق الشیعه، ص ۷۹-۶۶]. در دوره امام کاظم (ع)، غالیان نیز فعال بودند. در این دوره فرقه بشیریّه شکل گرفت که منسوب به محمد بن بشیر از اصحاب موسی بن جعفر بود. او در زمان حیات امام، دروغ‌هایی به آن حضرت می‌بست. امام کاظم محمد بن بشیر را نجس می‌شمرد و لعن می‌کرد. [التحریر الطاوسی، ص ۵۲۴. کشی، رجال، ص ۴۸۲]

لقب باب الحوائج برای موسی بن جعفر علیه السلام

باب الحوائج به معنای درگاه نیازها است و مجازاً به معنی درگاهی است که در آن نیازها برآورده می‌شود. این اصطلاح در احادیث رسیده از امامان شیعه به کار نرفته است؛ ولی در فرهنگ عمومی شیعیان برای برخی از خاندان اهل بیت به کار می‌رود. فرهنگ سخن و لغت‌نامه دهخدا این لقب را برای دو نفر به کار برده اند: امام موسی کاظم (ع) امام هفتم شیعیان، و حضرت عباس (ع) فرزند امام علی (ع) و پرچمدار یاران امام حسین در واقعه عاشورا. اردوبادی نیز در کتابش درباره زندگانی حضرت عباس (ع) به همین شهرت تصریح کرده است. جواد محدثی در کتاب فرهنگ عاشورا نام علی اصغر (ع) را نیز با این لقب معرفی کرده است. کاربرد این لقب برای امام هفتم شیعیان موسی بن جعفر الکاظم مربوط به دوران بعد از درگذشت ایشان است. اولین سندی که چنین عبارتی را درباره امام کاظم (ع) به کار برده است، ابن شهر آشوب در کتاب مناقب است: «دفن بی‌غداد بالجانب الغربی - فی المقبرة المعروفة بمقابر قریش من باب التین - فصارت باب الحوائج»؛ او در منطقه غربی بغداد، در مقبره معروف به قبرستان قریش در نزدیکی باب التین، دفن شد و قبر او به «باب الحوائج» تبدیل شد. علامه مجلسی در بحار الانوار همین عبارت را در توصیف امام کاظم (ع) آورده است. در منابع اهل سنت نیز به شهرت امام کاظم به باب الحوائج اشاره شده است. برای مثال ابن حجر هیتمی می‌نویسد: «وی به سبب گذشت و

بردباری بسیارش، کاظم نامیده شد و در نزد عراقیان به باب قضاء الحوائج عندالله [یعنی در برآوردن نیازها نزد خدا] معروف بود. «شیلنجی از علمای شافعی نیز درباره شهرت این صفت در میان مردم عراق می‌گوید: کاظم [ع] امام بزرگواری بود... و او در نزد مردم عراق به باب الحوائج الی الله معروف بود و این لقب به علت برآورده شدن حاجات کسانی است که به او متوسل می‌شوند. به نوشته دائرة المعارف تشیع، سنیان و شیعیان برای برآورده شدن حاجات، به قبر امام کاظم (ع) متوسل می‌شوند. [شهیدی، عبدالحسین، مدخل باب الحوائج، در دایرة المعارف تشیع، ج ۳]

لقب کاظم برای موسی بن جعفر علیه السلام

کَظِمٌ غَیْظٌ از فضایل اخلاقی به معنای کنترل کردن خشم است. در آیه ۱۳۴ سوره آل عمران، کظم غیظ از ویژگی‌های نیکوکاران شمرده شده و در روایات رهایی از عذاب الهی و جلب رضایت او از آثار آن ذکر شده است. وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ (۱۳۳) الَّذِينَ يَنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۳۴). و برای نیل به آمرزشی از پروردگار خود، و بهشتی که پهنایش [به قدر] آسمانها و زمین است [و] برای پرهیزگاران آماده شده است، بشتابید. (۱۳۳) همانان که در فراخی و تنگی انفاق می‌کنند؛ و خشم خود را فرو می‌برند؛ و از مردم در می‌گذرند؛ و خداوند نیکوکاران را دوست دارد. (۱۳۴). عالمان اخلاق در ذیل صفت خشم از آن بحث کرده و راهکارهایی برای کنترل خشم ارائه داده اند. امام هفتم شیعیان به دلیل فرونشاندن خشم خود به کاظم ملقب شده است. دلیل ملقب شدن امام هفتم شیعیان به کاظم، این بود که خشم خود را کنترل می‌کرد. گزارش‌های مختلفی در منابع آمده که امام کاظم خشم خود را در برابر دشمنان و کسانی که به او بدی می‌کردند، فرو می‌برد. از جمله بیان شده که مردی از نوادگان عمر بن خطاب در حضور امام کاظم، به امام علی (ع) توهین کرد. همراهان امام خواستند به او حمله کنند، اما امام مانع شد و سپس به مزرعه آن مرد رفت. مرد با دیدن امام کاظم شروع به داد و بیداد کرد که محصولش را لگدمال نکند. امام به او نزدیک شد و با خوشرویی پرسید چقدر خرج کاشت مزرعه کرده‌ای؟ مرد گفت: ۱۰۰ دینار! سپس پرسید:

چه اندازه از آن برداشت خواهی کرد؟ مرد پاسخ داد غیب نمی دانم. امام کاظم پرسید: امید داری چه اندازه از آن برداشت کنی؟ مرد پاسخ داد: ۲۰۰ دینار! امام ۳۰۰ دینار به او داد و گفت: این ۳۰۰ دینار برای توست و محصولت هم برایت باقی است. سپس به سوی مسجد رفت. آن مرد زودتر خود را به مسجد رساند و با دیدن امام کاظم برخاست و این آیه را بلند خواند: اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ (انعام ۱۲۴)؛ خدا بهتر می داند رسالتش را کجا قرار دهد. [الکامل فی التاریخ، تذکرة الخواص، تاریخ بغداد، مفردات الفاظ القرآن]. یاران آن مرد به او گفتند داستان چیست؟ تو قبلاً حرف هایی بر خلاف این می زدی، او با یارانش به تندی سخن گفت و آنها را نهی کرد و پیوسته به امام (علیه السلام) دعا می کرد، امام (علیه السلام) نیز به اصحاب خود که قبلاً اراده کشتن آن مرد را داشتند فرمود: «کدامیک از این دو بهتر بود، کاری را که شما قصد داشتید، یا کاری که من قصد داشتم». [اعیان الشیعه، جلد ۲، ص ۱۰۷. اخلاق در قرآن؛ ج ۳؛ ص ۱۵۸]. از امام کاظم علیه السلام روایت شده است که فرمود: «من کف غضبه عن الناس کف الله عنه غضبه يوم القيامة؛ هر که خشمش را از مردم بازدارد، خداوند در روز قیامت خشمش را از او باز خواهد داشت». [تحف العقول، ص ۳۹۱. انوار هدایت، مجموعه مباحث اخلاقی، ص: ۲۲۸]

لقب عبدالصالح برای موسی بن جعفر عایه السلام

این طلحه، عالم بزرگ سنی میگوید: «او امامی بزرگ قدر، عظیم الشأن، بسیار متعهد، اهل جدیت در کوشش، کسی که کرامات او آشکار و به عبادت مشهور، و به طاعت مواظب بود. شبها را در حال سجود و قیام سپری می کرد و روزها را با صدقه و روزه می گذرانید و به خاطر شدت حلم و گذشتی که نسبت به جسارت کنندگان به خود داشت، کاظم خوانده می شد. کسی را که به او بدی می کرد با نیکی و احسان پاداش می داد. با جنایت کننده نسبت به خویش، با عفو و بخشش مقابله می کرد. و لکثرة عباداته کان یسمى بالعبد الصالح، و به خاطر کثرت عبادتش عبد صالح نام گرفت، و در عراق به باب الحوائج إلی الله مشهور است. چرا که کسانی که بوسیله او به خدای توانا متوسل می شوند، از توسل خویش نتیجه می گیرند. کراماتش عقلها را حیران می کند...».

مرحوم مجلسی نقل کرده است: که هارون، خلیفه مقتدر و بی‌حیای عبّاسی دستور داد کنیز زیبا صورتی را برای خدمت کردن به امام موسی بن جعفر علیهما السلام به زندان بردند (و منظورش بدنام کردن حضرت بود). امام پیغام داد: «بَلْ أَنْتُمْ يَهْدِيكُمْ تَفَرُّحُونَ» (نمل ۳۶)؛ این شما هستید که با هدایای خود شادمان می‌شوید؛ من به کنیز و امثال آن نیازی ندارم. هارون از این پیام سخت خشمگین شد و گفت: به او بگوئید ما به رضای تو کنیز را به زندان، نزد تو نفرستادیم، و دستور داد که کنیز را نزد حضرت بگذارند و باز گردند. مدتی گذشت، هارون خادمش را به زندان فرستاد تا خبری بگیرد. خادم به زندان رفت. با کمال تعجب دید آن کنیز به سجده رفته است و مرتب می‌گوید: قُدُّوسُ سُبْحَانَكَ سُبْحَانَكَ سُبْحَانَكَ، جریان را به هارون گزارش داد. هارون گفت: به خدا سوگند! موسی بن جعفر او را سحر کرده است، کنیز را بیاورید. کنیز را به حضور هارون آوردند، نگاهش را به آسمان دوخت و ساکت ایستاد. هارون پرسید: تو را چه شده؟ گفت: خبر تازه ای دارم! وقتی مرا به زندان بردند دیدم این مرد مرتب نماز می‌خواند، بعد از نماز مشغول تسبیح و تقدیس خداوند می‌شود. به او عرض کردم: مولای من! شما کاری ندارید برایتان انجام دهم؟ فرمود: با تو چه کار دارم؟ عرض کردم: مرا برای خدمت به شما آورده اند. آن بزرگوار با دست اشاره کرد و فرمود: پس اینها چه کاره اند؟! نگاه کردم، باغی دیدم بسیار وسیع و زیبا که اول و آخر آن ناپیدا بود، فرش‌های نفیس در آن گسترده بود و حوری‌های بسیار زیبا با لباس‌های آراسته در آن جا بودند که هرگز نظیر آنها را ندیده بودم. با مشاهده آنها در برابر خدای خود به سجده افتادم و در سجده بودم که خادم تو به سراغم آمد و مرا نزد تو آورد. هارون گفت: ای ناپاک! شاید وقتی به سجده رفتی اینها را در خواب دیدی؟ گفت: نه! به خدا سوگند! این واقعیات را پیش از سجده دیدم و بعد از مشاهده آنها به سجده افتادم. هارون (به فردی) گفت: این ناپاک را بگیر و مراقب باش کسی این مطلب را از او نشنود، اما کنیز بدون درنگ مشغول نماز شد. از او پرسیدند: چرا چنین می‌کنی؟ گفت: عبد صالح (موسی بن جعفر علیهما السلام) را چنین یافتم ... راوی این داستان می‌گوید: این کنیز زندگی خود را به همین منوال در بندگی خدا سپری کرد تا از دنیا رفت. این قضیه چند روز قبل از شهادت امام کاظم علیه السلام رخ داد. (بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۳۸. مناقب ابن شهر آشوب ۳۲۲/۴. جلاء العیون ص ۹۱۳).

کثرت عبادت امام کاظم علیه السلام

كَانَ يُحْيِي اللَّيْلَ بِالسَّهْرِ إِلَى السَّحَرِ بِمُوَاصَلَةِ الاسْتِغْفَارِ خَلِيفِ السَّجْدَةِ الطَّوِيلَةِ وَ الدُّمُوعِ الْغَزِيرَةِ وَ الْمُتَاجَاةِ الْكَثِيرَةِ وَ الصَّرَاعَاتِ الْمُتَّصِلَةِ . همواره شب را با بیداری تا سحر، با به هم پیوستن استغفار زنده می داشت، هم پیمان سجده های طولانی، و اشکهای سرشار و رازونیز بسیار، و ناله های به هم پیوسته . حضرت امام موسی علیه السلام عابدترین اهل زمان خو واقفه از همه و سختی تر و گرامی تر بود. و روایت شده که شبها برای نوافل شب بر می خاست و پیوسته نماز می گذاشت تا نماز صبح و چون فرض صبح را ادا می کرد تعقیب می خواند تا طلوع آفتاب سپس برای خدا سجده می کرد و پیوسته در سجود و تحمید بود و سر بر نمی داشت تا نزدیک زوال و این دعا را بسیار می گفت : (اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الرَّاحَةَ عِنْدَ الْمَوْتِ وَ الْعَفْوَ عِنْدَ الْحِسَابِ ، و مکرر می کرد این را، و نیز از دعای آن حضرت بود: عَظَمَ الذَّنْبُ مِنْ عَبْدِكَ فَلْيُحْسِنِ الْعَفْوَ مِنْ عَبْدِكَ.) و چندان گریه می کرد از خوف خدا که محاسنش از اشک چشمش تر می شد. در خبری از ماءمون نقل شده در ورود حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بر هارون الرشید، ماءمون گفت : (إِذْ دَخَلَ شَيْخٌ مُسَخَّذٌ قَدْ أَنَهَكَتُهُ الْعِبَادَةُ كَأَنَّهُ شَنَّ بِالِ قَدْ كَلَّمَ السُّجُودَ وَجْهَهُ وَ أَنْفَهُ) ؛ یعنی وارد شد بر پدرم پیرمردی که صورتش از بیداری شب و عبادت ، زرد و ورم دار شده بود، و عبادت ، او را رنجور و لاغر کرده بود به حدی که مانند مشک پوسیده شده بود و کثرت سجده صورت و بینی او را مجروح کرده بود. (عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۸۹) . روایت کرده شیخ صدوق از عبدالله قزوینی که گفت : روزی بر فضل بن ربیع داخل شدم بر بام خانه خود نشسته بود چون نظرش بر من افتاد مرا طلبید، چون نزدیک رفتم گفت : از این روزنه نظر کن در آن خانه چه می بینی ؟ گفتم : جامه ای می بینم که بر زمین افتاده است ، گفت : نیک نظر کن ، چون تاءمل کردم گفتم : مردی می نماید که به سجده رفته باشد، گفت : می شناسی او را؟ گفتم : نه ، گفت : این مولایت است ، گفتم : مولای من کیست ؟ گفت: تجاهل می کنی نزد من؟ گفتم : نه ، من مولایی برای خود گمان ندارم . گفت : این موسی بن جعفر علیه السلام است ، من در شب و روز تفقد احوال او می نمایم و او را نمی یابم مگر بر این حالتی که می بینی چون نماز بامداد را ادا می کند تا طلوع آفتاب مشغول تحقیق است ، پس به سجده می رود و پیوسته در سجده می باشد تا زوال شمس و کسی را

موکل کرده است که چون زوال شمس شود اورا خبر کند، چون زوال شمس می شود بر می خیزد و بی آنکه وضویی تجدید کند مشغول نماز می شود، پس می دانم که به خواب نرفته بوده است در سجود خود و چون نماز ظهر و عصر را با نوافل ادا می کند باز به سجده می رود و در سجده می باشد تا غروب آفتاب و چون شام می شود به نماز بر می خیزد و بی آنکه حدثی کند یا وضویی تجدید نماید مشغول نماز می گردد و پیوسته مشغول نماز و تعقیب می باشد تا وقت نماز خفتن داخل می شود و نماز خفتن را ادا می کند، و چون از تعقیب نماز خفتن فارغ می شود افطار می نماید بر بریانی که برایش می آورند، پس تجدید وضومی نماید و بعد از آن سجده به جا می آورد، و چون سر از سجده برمی دارد اندک زمانی بر بالین خواب استراحت می نماید پس بر می خیزد و تجدید وضومی نماید و پیوسته مشغول عبادت و نماز و دعا و تضرع می باشد تا صبح و چون صبح طالع شد مشغول نماز صبح می گردد و تا او را به نزد من آورده اند عادت او چنین است و به غیر این حالت چیزی از او ندیده ام . چون این سخن را از او شنیدم گفتم : زیرا که هیچ کس بد نسبت به ایشان نکرده است مگر آنکه به زودی در دنیا به جزای خود رسیده است . فضل گفت که مکرر به نزد من فرستاده اند که او را شهید کنم و من قبول نکردم و اعلام کردم ایشان را که این کار از من نمی آید و اگر مرا بکشند نخواهم کرد آنچه از من توقع دارند. (عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/ ۱۰۶ - ۱۰۸) . روایت شده که هارون رشید فرستاد به نزد حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در وقتی که در حبس بود، کنیزی عاقله و صاحب جمال که آن جناب را خدمت کند در زندان ، و ظاهرا نظرش در این کار بود که شاید آن حضرت به سوی او میل نماید و قدر او در نظر مردم کم شود یا آنکه برای تضییع آن جناب بهانه به دست آورد و خادمی فرستاد که تفحص از حال او نماید، خادم دید آن کنیز را که پیوسته برای خدا در سجده است و سر بر نمی دارد و می گوید: (قُدُّوسٌ قُدُّوسٌ سُبْحَانَكَ سُبْحَانَكَ سُبْحَانَكَ!) پس بردند او را به نزد هارون ، دیدند از خوف خدا می لرزد و چشم به آسمان دوخته و مشغول گشت به نماز از او پرسیدند: این چه حالت است که پیدا کرده ای ؟ می گفت : عبد صالح را دیدم که چنین بود، و پیوسته آن کنیز به همین حال بود تا وفات کرد، (مناقب ابن شهر آشوب ۳۲۲/۴ ، جلاء العیون ص ۹۱۳) (منتهی الآمال)

نوشتن آن حضرت است کاغذی به والی در توصیه در حق مؤمنی

علامه مجلسی در (بحار) در احوال حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از کتاب (قضاء حقوق المؤمنین) نقل کرده که اوبه اسناد خود از مردی از اهل ری روایت کرده کته گفت: یکی از کتاب یحیی بن خالد بر ما والی شد، ویر کردن من بود از سلطان بقایا خراج ملک که اگر از من می گرفتند فقیر و بی چیز می شدم، چون آن شخص والی شد مرا بیم گرفت از آنکه مرا بطلبند و الزام کند به دادن مال، بعضی به من گفتند که این شخص والی اهل این مذهب است و ادعای تشیع می کند، باز من خائف بودم که مبادا شیعه نباشد و چون من نزد او بروم مرا حبس کند و مطالبه مال نماید و مرا آسیبی برساند لاجرم راءیم بر آن قرار گرفت که پناه به حق تعالی برم و خدمت امام زمان خویش مشرف شوم و حال خود را برای آن حضرت بگویم تا چاره ای برای من کند، پس من سفر حج کردم و خدمت مولای خود حضرت صابر، یعنی موسی بن جعفر علیه السلام، رسیدم و از حال خود شکایت کردم و چاره کار خویش طلبیدم، آن حضرت کاغذی برای والی نوشت و به من عطا فرمود که به او برسانم و آنچه در آن نامه مرقوم فرموده بود این کلمات بود: (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اَعْلَمُ أَنَّ لِلَّهِ تَحْتَ عَرْشِهِ ظِلًّا لَا يَسْكُنُهُ إِلَّا مَنْ أَسَدَى إِلَى أَخِيهِ مَعْرُوفًا أَوْ نَفْسَ عَنْهُ كَرْبَةً أَوْ أَدْخَلَ عَلَى قَلْبِهِ سُورًا وَ هَذَا أَخُوكَ وَالسَّلَامُ؛) یعنی بدان به درستی که از برای خداوند تعالی در زیر عرشش سایه رحمتی است که جای نمی گیرد در آن مگر کسی که نیکویی و احسان کند به برادر خود یا آسایش دهد او را از غمی یا داخل کند بر او سروری و این برادر تو است و السلام. پس چون از حج برگشتم شبی به منزل والی رفتم و اذن خواستم و گفتم خدمت والی عرض کنید که مردی از جانب حضرت صابر علیه السلام پیغامی برای شما آورده، چون این خبر به آن والی خداپرست رسید خودش از خوشحالی پابرنه آمد تا در خانه و در را باز کرد و مرا بوسید و در بر گرفت و مکرر مابین چشمان مرا بوسه داد و پیوسته از احوال امام علیه السلام می پرسید و هر زمان که من خبر سلامتی او را می گفتم شاد می گشت و شکر خدای به جا می آورد پس مرا داخل خانه کرد و در صدر مجلس خود نشاند و خودش مقابل من نشست. پس من کاغذ امام علیه السلام را بیرون آوردم و به او دادم، چون آن مکتوب شریف را گرفت ایستاد و ببوسید و قرائت کرد و چون بر مضمون آن مطلع شد مال خود و جامه های خود را طلبید و هر چه

درهم و دینار و جامه بود با من بالسویه قسمت کرد و آنچه از اموال که ممکن نبود قسمت شود قیمتش را به من عطا کرد و هر چه را که با من قسمت می کرد در عقبش می گفت: ای برادر! آیا مسرورت کردم؟ می گفتم: بلی! به خدا سوگند زیاده مسرورم کردی. سپس دفتر مطالبات را طلبید و آنچه به اسم من در آن بود محو کرد و نوشته ای به من داد مشتمل بر برائت ذمه من از آن مالی که سلطان از من می خواسته پس من با او وداع کردم و از خدمتش بیرون آمدم و با خود گفتم که این مرد آنچه به من احسان کرد من قدرت مکافات آن ندارم بهتر آن است که سفر حج گزارم و برای او در موسم دعا کنم و هم خدمت مولای خود شرفیاب شوم و احسان این مرد را نسبت به خودم برایش نقل کنم تا آن جناب نیز دعا کند برای او، پس به جانب حج رفتم و خدمت مولای خود رسیدم و شروع کردم به نقل کردن قضیه مرد والی، من حدیث می کردم و پیوسته صورت مبارک امام از خوشحالی و سرور افروخته می شد، عرض کردم: ای مولای من! مگر کارهای این مرد شما را مسرور کرد؟ فرمود: بلی! به خدا سوگند همانا کارهای او مرا مسرور کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام را مسرور کرد و الله جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را مسرور کرد، همانا حق تعالی را مسرور کرد. (بحار الانوار ۱۷۴/۴۸)

سبب شدن آن حضرت است برای توبه بشر حافی

بحار الانوار ۳۱۳/۷۱ ۳۱۴. علامه حلی در (منهاج الکرامه) نقل کرده که بر دست حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بشر حافی توبه کرد، و سببش آن شد که روزی آن حضرت گذشت از در خانه او در بغداد، شنید صدای سازها و آواز غناها و نی و رقص که از آن خانه بیرون می آید، پس بیرون آمد از آن خانه کنیزکی و در دستش خاکروبه بود، آن خاکروبه را ریخت بر در خانه، حضرت به او، فرمود: ای کنیزک! صاحب این خانه آزاد است یا بنده است؟ گفت: آزاد است! فرمود: راست گفتی اگر بنده بود از مولای خود می ترسید! کنیزک چون برگشت آقای او بشر بر سر سفره شراب بود پرسید: چه باعث شد تو را که دیر آمدی؟ کنیزک حکایت را برای بشر نقل کرد، بشر با پای برهنه بیرون دوید و خدمت آن حضرت رسید و عذر خواست و گریه کرد و اظهار شرمندگی نمود و از کار خود توبه کرد بر دست شریف آن حضرت. مؤلف منتهی الآمال گوید: که بشر را سه خواهر بوده که بر

طریقه اوسلوک می کردند و صوفیه را اعتقاد تمامی است به او و او را (حافی) می گفتند به واسطه آنکه همیشه پابرهنه بود و سبب پابرهنگیش ظاهراً آن بوده که پابرهنه خدمت حضرت امام موسی علیه السلام دویده و به سعادت عظمی رسیده ، و بعضی نقل کرده اند که سرّ پابرهنگی او را از خودش پرسیدند در جواب گفت : (وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ بِسَاطًا) (نوح ۱۹). ادب نباشد که بر بساط شاهان با کفش روند. وفات کرد در سنه ۲۲۶ هـ .

نجات دادن آن حضرت علی بن یقطین را از شرّ هارون

در (حدیقه الشیعه) در ذکر معجزات حضرت امام موسی علیه السلام است که از جمله معجزات دو چیز است که نسبت به علی بن یقطین که وزیر هارون الرشید و از شیعیان مخلص بود واقع شده : یکی آنکه : روزی رشید جامه قیمتی بسیار نفیس به علی مذکور عنایت کرده ، بعد از چند روز علی آن جامه را با مال وافر به خدمت آن حضرت فرستاد ، امام علیه السلام همه را قبول نموده جامه را پس فرستاد که این جامه را نیکو محافظت کن که به این محتاج خواهی شد ، علی را در خاطر می گذشت که آیا سبب آن چه باشد و لیکن چون امر شده بود آن را حفظ نمود و بعد از مدتی یکی از غلامان را که بر احوال او مطلع بود به جهت گناهی چوبی چند زده ، غلام خود را به رشید رسانیده گفت که علی بن یقطین هر سال خمس مال خود را با تحف و هدایا به جهت موسی کاظم می فرستد ، واز جمله چیزهایی که امسال فرستاده آن جامه قیمتی است که خلیفه به او عنایت کرده بود. آتش غضب رشید شعله کشیده گفت : اگر این حرف واقعی داشته باشد او را سیاست بلیغ می کنم ، فی الفور علی را طلبیده گفت : آن جامه را که فلان روز به تو دادم چه کردی حاضر کن که غرضی به آن متعلق است . علی گفت : آن را خوشبوی کرده در صندوقی گذاشتم از بس آن را دوست می دارم نمی پوشم ، رشید گفت : باید که همین لحظه او را حاضر کنی ، علی غلامی را طلبیده گفت : برو و فلان صندوق را که در فلان خانه است بیاور ، چون آورد در حضور رشید گشود و رشید آن را به همان طریق که علی نقل کرده بود با زینت و خوشبویی دید آتش غضبش فرونشست و گفت : آن را به مکان خود برگردان و به سلامت برو که بعد از این سخن هیچ کس را در حق تو نخواهم شنید ، چون علی رفت غلام را طلبیده فرمود که او را هزار تازیانه بزنی و چون عدد تازیانه به پانصد رسید غلام دنیا را

وداع کرده وبر علی بن یقطین ظاهر شد که غرض از رد آن جامه چه بوده ، بعد از آن بار دیگر به خاطر جمع آن را با تحفه دیگر به خدمت امام فرستاد. (حدیقه الشیعه مقدس اردبیلی ۸۲۲/۲) . دوش آنکه : علی بن یقطین به آن حضرت نوشت که روایات در باب وضو مختلف است می خواهم به خط مبارک خود مرا اعلام فرمایید که چگونه وضومی کرده باشم؟ امام علیه السلام به اونوشت که تورا امر می کنم به آنکه سه بار روبشویی ، و دستها را از سر انگشتان تا مرفق سه بار بشویی و تمام سر را مسح کن ظاهر دوگوش را مسح نمای وپاها را تا ساق بشوی به روشی که حنفیان می کنند. چون نوشتنه به علی رسید تعجب نموده با خود گفت این عمل مذهب اونیست ومرا یقین است که هیچ يك از این اعمال موافق حق نیست ، اما چون امام علیه السلام مرا به این مأمور ساخته مخالفت نمی کنم تا سرّ این ظاهر شود وبعد از آن همیشه آن چنان وضو می ساخت تا آنکه مخالفان و دشمنان گفتند به هارون ، علی بن یقطین رافضی است وبه فتوای امام موسی کاظم علیه السلام عمل می کند واز فرموده اوتخلف روا نمی دارد. ورشید در خلوت با یکی از خواص خود گفت که در خدمت علی تقصیری نیست اما دشمنانش بجدند که اورافضی است ومن نمی دانم که امتحان او به چه چیز است که بکنم وخاطرم اطمینان یابد، آن شخص گفت شیعه را با سنی مخالفتی که در باب وضواست در هیچ مسأله وفعلی آن قدر مخالفت نیست اگر وضوی اوبا آنها موافق نیست حرف آن جماعت راست است والا فلا. رشید را معقول افتاده روزی اورا طلبید ودر یکی از خانه ها کاری فرمود وبه شغلی گرفتار کرد که تمام روز وشب می بایست اوقات صرف کند حکم نمود که از آنجا بیرون نرود وبه غیر از غلامی در خدمت اوکسی را نگذاشت وعلی را عادت بود که نماز را در خلوت می کرد، چون غلام آب وضورا حاضر ساخت فرمود که در خانه را بسته برود وخود برخاسته به همان روشی که مأمور بود وضوساخت وبه نماز مشغول شد ورشید خود از سوراخی که از بام خانه در آنجا بود نگاه می کرد، وبعد از آنکه دانست علی از نماز فارغ شده آمد وبه اوگفت : ای علی ! هرکه تورا از رافضیان می داند غلط می گوید ومن بعد سخن هیچ کس درباره تومقبول نیست و بعد از این حکایت به دوروز نوشته ای از امام علیه السلام رسید که طریق وضوی درست موافق مذهب معصومین علیهم السلام در آن مذکور بود واورا امر نمود که بعد از این وضورا می باید به این روش می ساخته باشی که

آنچه از آن بر تو می ترسیدم گذشت ، خاطر جمع دار و از این طریق تخلف مکن . (حدیقه الشیعه ۸۲۳/۲ ۸۲۴)

شطیطه نیشابوریه و امام کاظم علیه السلام

ابن شهر آشوب روایت کرده از ابوعلی بن راشد و غیر او در خبر طولانی که گفت جمع شدند شیعیان نیشابور و اختیار کردند از بین همه ، محمد علی بن نیشابوری را پس سی هزار دینار و پنجاه هزار درهم و دوهزار پارچه جامه به او دادند که برای امام موسی علیه السلام ببرد . و شطیطه که زن مؤمنه بود يك درهم صحیح و پاره ای از خام که به دست خود آن رشته بود و چهار درهم ارزش داشت آورد و گفت : (إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ)؛ یعنی اینکه من می فرستم اگر چه کم است ، لکن از فرستادن حق امام علیه السلام اگر کم باشد نباید حیا کرد (قَالَ فَتَنَيْتُ دِرْهَمَهَا) ، پس آن جماعت آوردند جزوه ای که در آن سؤال الاتی بود و مشتمل بود بر هفتاد ورق ، در هر ورقى يك سؤال نوشته بودند و مابقی روی هم گذاشته بودند که جواب آن سؤال در زیرش نوشته شود و هر دو ورقی را روی هم گذاشته بودند و مثل کمر بند سه بند بر آن چسبانیده بودند و بر هر بندی مهری زده بودند که کسی آن را باز نکند و گفتند این جزوه را شب بده به امام علیه السلام و فردای آن شب بگیر آن را پس هرگاه دیدی مهرها صحیح است پنبه مهر از آنها بشکن و ملاحظه کن ببین هرگاه جواب مسائل را داده بدون شکستن مهرها پس اوامامی است که مستحق مالها است پس بده به او آن مالها را و الا اموال ما را برگردان به ما . آن شخص مشرف شد به مدینه و داخل شد بر عبدالله افطح و امتحان کرد او را یافت که اوامام نیست . بیرون آمد و می گفت : (رَبِّ أَهْدِنِي إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ) ؛ پروردگارا مرا هدایت کن به راه راست ، گفت : در این بین که ایستاده بودم ناگاه پسری را دیدم که می گوید اجابت کن آن کس را که می خواهی پس برد مرا به خانه حضرت موسی بن جعفر علیه السلام پس چون آن حضرت مرا دید فرمود به من برای چه نومید می شوی ای ابوجعفر و برای چه آهنگ می کنی به سوی یهود و نصاری ، به سوی من آی منم حجة الله و ولی خدا ، آیا شناسانید تورا ابوحمزه بر در مسجد جدم ، آنگاه فرمود که من جواب دادم از مسایلی که در جزوه است به جمیع آنچه محتاج الیه تو است در روز گذشته پس بیاور آنرا و بیاور درهم شطیطه را که وزنش يك

درهم و دودانق است و در کیسه ای است که چهارصد درهم واز واری در آن است و بیاور آن پاره خام او را در پشتواره جامه دوبرادری است که از اهل بلخ اند. راوی گفت: از فرمایش آن حضرت علقم پرید و آوردم آنچه را که امر فرموده بود و گذاشتم پیش آن حضرت پس برداشت درهم شطیطه را با پارچه اش و روکرد به من و فرمود: (إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ)، ای ابوجعفر! برسان به شطیطه سلام مرا و بده به او این همیان پول را و آن چهل درهم بود پس فرمود: بگوهیدیه فرستادم برای توشقه ای از کفنه‌های خودم که پنبه اش از قریه خودمان قریه صیدا قریه فاطمه زهرا علیها السلام است و خواهرم حلیمه دختر حضرت صادق علیه السلام آن را رشته و بگوبه شطیطه که توزنده می باشی نوزده روز از روز وصول ابوجعفر و وصول شقه و دراهم، پس شانزده درهم از آن همیان را خرج خودت می کنی و بیست و چهار درهم آن را قرار می دهی صدقه خودت و آنچه لازم می شود از جانب توومن نماز خواهم خواند بر تو، آنگاه فرمود به آن مرد ای ابوجعفر! هرگاه مرا دیدی کتمان کن؛ زیرا که آن بهتر نگاه می دارد تو را، پس فرمود: این مالها را به صاحبانش برگردان و باز کن از این مهرها که بر جزوه زده شده است و ببین که آیا جواب مسایل را داده ام یا نه پیش از آنکه آن را بیاوری، گفت: نگاه کردم به مهرها دیدم صحیح و دست نخورده است پس گشودم یکی از وسطهای آن را دیدم نوشته است چه می فرماید عالم در این مسأله که مردی گفت من نذر کردم از برای خدا که آزاد کنم هر مملوکی که در ملک من بوده از قدیم و در ملک او است جماعتی از بنده ها یعنی کدام یک از آنها باید آزاد شوند؟ حضرت به خط شریف خود نوشته بود: جواب: باید آزاد شود هر مملوکی که پیش از شش ماه در ملک او بوده، و دلیل وصحت آن قول خدای تعالی است: (وَالْقَمَرُ قَدْرُنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ). (پس ۳۹) مراد آنکه حق تعالی در این آیه شریفه تشبیه فرموده ماه را بعد از سیر در منازل خود به چوب خوشه خرما کیهنه و تعبیر از اوبه قدیم فرموده، و چون چوب خوشه خرما در مدت شش ماه صورت هلالیت پیدا می کند پس قدیم آن است که شش ماه بر او بگذرد و (تازه) که خلافت (قدیم) است مملوکی است که شش ماه در ملک او نبوده. راوی گوید: پس باز کردم مهری دیگر دیدم نوشته بود چه می فرماید (عالم) در این مسأله که مردی گفت به خدا قسم صدقه خواهد داد مال کثیری، چه مقدار باید صدقه دهد؟ حضرت در زیر سؤال به خط شریف خود نوشته بود: جواب:

هرگاه آن کس که سوگند خورده مالش گوسفند است ، هشتاد و چهار گوسفند صدقه دهد و اگر شتر است هشتاد و چهار شتر تصدق دهد و اگر درهم است هشتاد و چهار درهم ، و دلیل بر این قول خدای تعالی است (وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ) (توبه ۲۵) ؛ یعنی به تحقیق که یاری کرد شما را خداوند در موطنهای بسیار . شمرديم موطنهای پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را پیش از نزول این آیه ، یافتیم هشتاد و چهار موطن بوده که حق تعالی آن موطنها را به (کثیر) وصف فرموده . راوی گوید: پس شکستم مهر سوم را دیدم نوشته بود چه می فرماید (عالم) در این مسأله که مردی نبش کرد قبر مرده ای را پس سر مرده را برید و کفنش را دزدید؟ مرقوم فرموده بود به خط خود: جواب : دست آن مرد را می برند به جهت دزدیدنش کفن را از جای حرز واستوار، و لازم می شود اورا صد اشرفی برای بریدن سر میت ؛ زیرا که ما قرار داده ایم مرده را به منزله بچه در شکم مادر پیش از آنکه روح اورا، دمیده شود و قرار دادیم در نطفه بیست دینار، تا آخر مسأله . پس آن شخص برگشت به خراسان ، چون به خراسان رسید دید اشخاصی را که حضرت اموالشان را قبول نفرمود ورد کرد فطحی مذهب شده اند و شیطیه بر مذهب حق باقی است ، پس سلام حضرت را به اورسانید و همیان وشقه کفن که حضرت برای اوفرستاده بود به اورسانید، پس نوزده روز زنده بود همچنان که حضرت فرموده بود، و چون شیطیه وفات یافت حضرت برای تجهیز اوآمد در حالی که سوار بر شتر بود، و چون از امر اوفارغ شد سوار بر شتر خود شده و برگشت به طرف بیابان و فرمود آگاهی ده یاران خود را و برسان به ایشان سلام مرا و بگو به ایشان که من و کسی که جاری مجرای من است از امامان لابد و ناچاریم از آنکه باید حاضر شویم به جنازه های شما در هر شهری که باشید پس از خدا بپرهیزید در امر خودتان . (مناقب ابن شهر آشوب ۳۱۵/۴)

امر آن حضرت شیر پرده را بدریدن افسونگری

ابن شهر آشوب از علی بن یقطین روایت کرده که وقتی هارون الرشید طلب کرد مردی را که باطل کند به سبب اوامر حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام را و خجالت دهد آن حضرت را در مجلس پس اجابت کرد اورا به جهت این کار مردی افسونگر، پس چون (خوان طعام) حاضر شد آن مرد حيله کرد در نان پس چنان شد که هرچه قصد کرد

خادم حضرت که نانی بردارد و نزد حضرت گذارد نان از نزد او پیرید. هارون از این کار چندان خوشحال و خندان شد که خودداری نتوانست کند و به حرکت درآمد پس چندان نگذشت که حضرت امام موسی علیه السلام سر مبارک بلند کرده به سوی شیری که کشیده بودند آن را به بعضی از آن پرده ها، فرمود: ای اسدالله! بگیر دشمن خدا را، پس برجست آن صورت به مثل بزرگترین شیران و پاره کرد آن افسونگر را، هارون و ندیمانها از دیدن این امر عظیم غش کرده و بر رودر افتادند و عقلهایشان پرید از هول آنچه مشاهده کردند و چون به هوش آمدند بعد از زمانی هارون به حضرت امام موسی علیه السلام عرض کرد که درخواست می کنم از توبه حق من بر تو که بخواهی از صورت که برگرداند این مرد را، فرمود: اگر عسای حضرت موسی علیه السلام برگردانید آنچه را که بلعید از ریسمانها و عصاهای ساحران این صورت نیز بر می گرداند این مرد را که بلعید. (مناقب ابن شهر آشوب ۳۲۳/۴ ۳۲۴)

خبر شقیق بلخی و مشاهده دلایل آن حضرت

شیخ اربلی از شقیق بلخی روایت کرده که در سال صد و چهل و نهم به حج می رفتم چون به (منزل قادیسیه) رسیدم نگاه کردم دیدم مردمان بسیار برای حج حرکت کرده اند و تمامی با زینت و اموال بودند، پس نظرم افتاد به جوان خوشرویی که ضعیف و گندم گون بود و جامه پشمینه بالای جامه های خویش پوشیده بود و شمله ای در بر کرده بود و نعلین در پای مبارکش بود و از مردم کناره کرده و تنها نشسته بود. من با خود گفتم که این جوان از طایفه صوفیه است و می خواهد بر مردم کل باشد و ثقات خود را بر مردم اندازد در این راه ، به خدا سوگند که نزد اومی روم و او را سرزنش می کنم ، چون نزدیک اورفتم و آن جوان مرا دید فرمود: (يَا شَقِيقُ! اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ). (حجرات ۱۲) این بگفت و برفت ، من با خود گفتم این امر عظیمی بود که این جوان آنچه در دل من گذشته بود بگفت و نام مرا برد، نیست این جوان مگر بنده صالح خدا بروم و از او سوال کنم که مرا حلال کند، پس به دنبال اورفتم و هرچه سرعت کردم او را نیافتم ، این گذشت تا به (منزل واقصه) رسیدیم آنجا آن بزرگوار را دیدم که نماز می خواند و اعضایش مضطرب اس و اشک چشمش جاری است ، من گفتم این همان صاحب من است که در جستجوی

اوبودم بروم واز اواستحلال جویم ، پس صبر کردم تا از نماز فارغ شد. به جانب اورفتم چون مرا دید فرمود: **يَا شَقِيقُ! (وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى).** (طه ۸۲) این بفرمود و برفت ، من گفتم باید این جوان از ابدال باشد؛ زیرا که دومرتبه مکنون من را بگفت . پس دیگر اورا ندیدم تا به (منزل زباله) رسیدیم دیدم آن جوان رکوه ای در دست دارد لب چاهی ایستاده می خواهد آب بکشد که ناگاه رکوه از دستش در چاه افتاد من نگاه کردم دیدم سر به جانب آسمان کرد وگفت : **(أَنْتَ رَبِّي إِذَا ظَلَمْتُ إِلَى الْمَاءِ وَ قُوَّتِي إِذَا أَرَدْتُ طَعَامًا؛)** (یعنی تویی سیرایی من هرگاه تشنه شوم به سوی آب و توقوت منی هر وقتی که اراده کنم طعام را.) پس گفت خدای من وسید من ، من غیر از این رکوه ندارم از من مگیر اورا. شقیق گفت : به خدا سوگند! دیدم که آب چاه جوشید وبالا آمد، آن جوان دست به جانب آب برد ورکوه را بگرفت وپر از آب کرد ووضوگرفت وچهار رکعت نماز گزارد پس به جانب تل ریگی رفت واز آن ریگها گرفت ودر رکوه ریخت وحرکت داد و بیاشامید من چون چنین دیدم نزدیک اوشدم وسلام کردم وجواب شنیدم . سپس گفتم به من مرحمت کن از آنچه خدا به تونعمت فرموده ، فرمود: ای شقیق ! همیشه نعمت خداوند در ظاهر وباطن با ما بوده پس گمان خوب ببر بر پروردگارت ، پس رکوه را به من داد چون آشامیدم دیدم سویق وشکر است وبه خدا سوگند که هنوز لذیذتر وخوشبوتر از آن نیاشامیده بودم ! پس سیر وسیراب شدم به حدی که چند روز میل به طعام وشراب نداشتم . پس دیگر آن بزرگوار را ندیدم تا وارد مکه شدم ، نیمه شبی اورا دیدم در پهلوی قبة السراب مشغول به نماز است وپیوسته مشغول به گریه وناله بود وبا خشوع تمام نماز می گزارد تا فجر طلوع کرد، پس در مصلاهی خود نشست وتسبیح کرد وبرخاست نماز صبح ادا کرد پس از آن هفت شوط طواف بیت کرده وبیرون رفت ، من دنبال اورفتم دیدم اورا حاشیه وغلامان است بر خلاف آن وضعی که در بین راه بود یعنی اورا جلالت ونبالت تمامی است و مردم اطراف اوجمع شدند وبر اوسلام میکردند، پس من به شخصی گفتم که این جوان کیست ؟ گفتند: این موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است ! گفتم : این عجایب که من از اودیدم اگر از غیر اوبود عجب بود لکن چون از این بزرگوار است عجبی ندارد. (ترجمه کشف الغمه ۴/۳) . مؤلف منتهی الآمال گوید: که شقیق بلخی یکی از مشایخ طریقت است ، با ابراهیم ادهم

مصاحبت کرده واز او اخذ طریقت نموده و او استاد حاتم اصم است ، در سنه صد و نود و چهار در غزوه کولان از بلاد ترك به قتل رسید. در (کشکول بهائی) و غیره نقل شده که شقیق بلخی در اول امر، صاحب ثروت و مکنّت زیاد بوده و بسیار سفر می کرده برای تجارت پس در یکی از سالها، مسافرت به بلاد ترك نمود به شهری که اهل آن پرستش اصنام می کردند، شقیق به یکی از بزرگان آن بت پرستان ، گفت : این عباداتی که شما برای بتها می کنید باطل است ، اینها خدا نیستند و از برای این مخلوق خالقی است که مثل و مانند او چیزی نیست و او شنوا و دانا است ، و او روزی دهنده هر چیز است . آن بت پرست در جواب او گفت که قول تو مخالف است با کار تو، شقیق گفت : چگونه است آن ؟ گفت : تومی گویی که خالقی داری رازق و روزی دهنده مخلوق است و با این اعتقاد خود را به مشقت مسافرت درآورده ای در سفر کردن تا به اینجا برای طلب روزی ، شقیق از این کلمه متنبه شده و برگشت به شهر خود و هرچه مالک بود تصدق داد و ملازمت علما و زهاد را اختیار کرد تا زنده بود. (الکشکول شیخ بهائی ۳۴۲/۲، چاپ دوجلدی)

صفوان جمال و امام کاظم علیه السلام

صفوان به جهت اینکه شترانی داشت و آنها را اجاره می داد، به جمال معروف بود. امام هفتم شیعیان اصحاب خود را به عدم همکاری با عباسیان سفارش می کرد، از جمله صفوان جمال را از کرایه دادن شتران خود به هارون منع کرد. صفوان روزی خدمت حضرت امام کاظم (ع) رسید. آن حضرت به او فرمود: همه چیز تو خوب و نیکو است جز یک چیز! سؤال کرد: فدایت شوم آن چیست؟ امام فرمودند: اینکه شتران خود را به این مرد (یعنی هارون خلیفه وقت) کرایه می دهی. صفوان گفت: من از روی حرص و سیری و لهو چنین کاری نمی کنم. چون او به راه حج می رود، شتران خود را به او کرایه می دهم. خودم هم خدمت او را نمی کنم و همراهش نمی روم، بلکه غلام خود را همراه او می فرستم. امام فرمودند: آیا از او کرایه طلب داری؟ گفت آری. امام فرمود: آیا دوست داری او باقی باشد تا کرایه تو به تو برسد؟ صفوان گفت: آری. حضرت فرمودند: کسی که دوست داشته باشد بقای آنها را، از آنان خواهد بود و هر کس از آنان (دشمنان خدا) باشد، جایگاهش جهنم خواهد بود. صفوان جمال بعد از این گفتگو با امام کاظم (ع)، تمامی

شتران خود را فروخت. وقتی این خبر به هارون رسید، او را خواست و به او گفت: به من گزارش داده اند که تو شترهای خود را فروخته ای، چرا این کار را کردی؟ او گفت: چون پیر و ناتوان شده ام و غلامانم از عهده این کار بر نمی آیند. هارون گفت: هرگز! می دانم که تو به اشاره موسی بن جعفر (ع) شتران خود را فروختی، اگر حق مصاحبت تو با من نبود، ترا می کشتم. [رجال کشی ۲ ص ۷۴۰]. صفوان بن مهران بن مغیره اسدی کاهلی راوی از امام صادق (ع) و امام کاظم (ع) که نامش در سلسله اسناد روایات، زیارات و ادعیه ای مانند زیارت اربعین، زیارت وارث و دعای علقمه وجود دارد.

موضع گیری امام کاظم علیه السلام برابر حکومت

امام هفتم شیعیان اصحاب خود را به عدم همکاری با عباسیان سفارش می کرد، همچنانکه صفوان جمال را از کرایه دادن شتران به هارون منع کرد، در عین حال از علی بن یقطین که با وجود شیعه بودن، از وزیران حکومت عباسی و مورد اعتماد آنان بود. و در حکومت هارون الرشید، عهده دار وزارت بود، خواست تا در دربار بماند و به شیعیان خدمت کند. [کشی، رجال، ص ۴۴۱ و ص ۴۳۳]. مانند: قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِعَلِيِّ بْنِ يَقْتِينٍ: كَفَّارَةٌ عَمِلِ السُّلْطَانِ الْإِحْسَانُ إِلَى الْأَخْوَانِ؛ فرمود به علی بن یقطین: کفاره کارگری برای سلطان، نیکی کردن به برادران دینی است. (بحار الانوار ۳۲۱/۷۵). عبدالله فرزند یحیی کاهلی گوید: خدمت امام کاظم علیه السلام بودم. در آن هنگام «علی بن یقطین» از دور نمایان شد. امام علیه السلام فرمود هر کس با دیدن مردی از اصحاب رسول خدا (ص) خوشحال می شود، به این مرد علی بن یقطین که دارد می آید، بنگرد. یکی از حاضران روبه امام علیه السلام کرد و گفت: آیا وی اهل بهشت است؟ امام علیه السلام فرمود: آری، من گواهی می دهم که وی اهل بهشت است. «علی بن یقطین» به حضور امام کاظم علیه السلام رسید و از آن حضرت اجازه خواست تا منصب خود را، ترک کند. امام او را از این کار منع کرد، و فرمود: این کار را نکن. زیرا ما به تو انس داریم و برادران دینی ات به وسیله تو در عزت می باشند. امید است که خداوند به وسیله تو، صدمه دیده ای را، جبران کرده و بهبود بخشد. و یا آتش خشم مخالفان را از اولیای خود فرو نشاند. یا علی! کفاره اعمال شما، احسان و نیکی به برادرانتان می باشد. تو برای من یک چیز را ضمانت کن، من برای

تو سه چیز را ضامن می شوم، تو قبول کن که کسی از دوستان ما را نبینی مگر این که نیاز او را برآوری و مورد احترام قرار دهی؛ و من برای تو ضمانت می کنم که سقف زندانی، هرگز بر تو سایه نیفکند، و هرگز تیزی شمشیری، به بدن تو نرسد، و هرگز تنگدستی وارد خانه تو نشود... یا علی! هر کس مومنی را خوشحال کند، در درجه اول خدا را خشنود کرده و بعد پیامبر را، و سپس ما را. [مجله فرهنگ کوثر خرداد ۱۳۷۷، شماره ۱۵ علی بن یقطین، کارگزار حضرت کاظم (ع)] {علی بن یقطین پس از سقوط حکومت اموی و ظهور دولت عباسیان به کوفه بازگشت و به دستگاه خلافت عباسیان راه یافت. وی در دربار عباسیان، ابتدا از کارگزاران مهدی عباسی و به سمت دیوان امور برگزیده شد. در زمان هادی عباسی جایگاه او در دستگاه خلافت عباسی مهم تر شد، تا آنجا که انگشتر و مهر خلافت به دست علی بن یقطین سپرده شد و از نزدیکان هارون الرشید شد}. با این وجود، از موسی بن جعفر (ع) مخالفت علنی در برابر حکومت وقت گزارش نشده است. او اهل تقیه بود و شیعیان را نیز به رعایت آن سفارش می کرد. به عنوان مثال، امام علیه السلام در نامه ای به خیزران مادر هادی عباسی، مرگ او را تسلیت گفت. [بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۳۴] بر پایه روایتی هنگامی که هارون حضرت را احضار کرد، فرمود: «چون تقیه در برابر حاکم واجب است، پیش هارون می روم». او همچنین هدایای هارون را، برای ازدواج آل ابی طالب و جلوگیری از قطع نسل آنان می پذیرفت. [عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۷۷] حتی امام کاظم (ع) در نامه ای از علی بن یقطین خواست مدتی به شیوه اهل سنت وضو بگیرد تا خطری او را تهدید نکند. [الارشاد، ج ۲، ص ۲۲۸-۲۲۷] امام موسی بن جعفر علیه السلام دستور داده بود که علی بن یقطین در جاهای خلوت و دور از اغیار، طبق روش اهل سنت وضو بسازد. به هارون خبر داده بودند که علی بن یقطین شیعه است و دلیل آن طرز وضو گرفتن است. روزی هارون تصمیم گرفت که طرز وضو گرفتن علی بن یقطین را ببیند. مخفیانه تماشاگر وضوی او شد و دید که او به روش اهل سنت وضومی گیرد و کسی هم نزد او نیست. از این جهت یقین پیدا کرد که علی بن یقطین شیعه نیست، قسم خورد که حرف دیگران را درباره او باور نکند. بعد، موسی بن جعفر علیه السلام به او گفت از این به بعد، به روش شیعه وضو بگیرد. عبدالله فرزند یحیی کاهلی گوید: خدمت امام کاظم علیه السلام بودم. در آن هنگام «علی بن یقطین»

از دور نمایان شد. امام علیه السلام فرمود هر کس با دیدن مردی از اصحاب رسول خدا (ص) خوشحال می شود، به این مرد علی بن یقطین که دارد می آید، بنگرد. یکی از حاضران روبه امام علیه السلام کرد و گفت: آیا وی اهل بهشت است؟ امام علیه السلام فرمود: آری، من گواهی می دهم که وی اهل بهشت است. [مجله فرهنگ کوثر خرداد ۱۳۷۷، شماره ۱۵ علی بن یقطین، کارگزار حضرت کاظم (ع)]

قیام‌های علویان در زمان امام کاظم علیه السلام

دوران زندگانی موسی بن جعفر با دوران قدرت گرفتن عباسیان {عباسیان تلاش کردند تا خلافت خود را همان دولت موعود جلوه دهند. این موضوع به ویژه از لقب «سفاح» برای ابوالعباس شروع کننده خلافت عباسیان برمی آید که بنابر شماری از روایات، لقب موعود است. آنان از همان آغاز خود را اهل بیت پیامبر قلمداد می کردند. [طبری، ج ۷، ص ۴۲۵، ۴۲۶] کشتار امویان را انتقام از قاتلان امام حسین و زید بن علی می شمردند. [ابن اثیر، ج ۵، ص ۴۳۰]، و قیام‌های متعدد از سوی علویان علیه آنان هم‌زمان بود. عباسیان با شعار طرفداری و حمایت از اهل بیت به قدرت رسیدند، ولی طولی نکشید به دشمنی سخت برای علویان تبدیل شدند و بسیاری از آنان را کشتند یا به زندان انداختند. [رابطه علویان و عباسیان، ص ۲۲-۲۳]. سخت‌گیری حاکمان عباسی بر علویان سبب شد، تا شماری از علویان سرشناس دست به قیام بزنند. قیام نفس زکیه {قیام محمد بن عبدالله بن حسن (نفس زکیه) نخستین قیام علوی علیه خلافت بنی عباس. پس از پیمان شکنی عباسیان در سپردن خلافت به نفس زکیه، (از نوادگان امام حسن مجتبی (ع) که با او به عنوان مهدی، بیعت شده بود)، او در سال ۱۴۵ ق در شهر مدینه علیه منصور عباسی قیام کرد ولی سرانجام به همراه بسیاری از طرفدارانش کشته شد. امام صادق (ع) با بیعت با نفس زکیه به عنوان اینکه او مهدی است، مخالف بود، تشکیل حکومت ادریسیان {منسوب به ادريس بن عبدالله بن حسن مثنی نواده امام حسن (ع) و برادر نفس زکیه. آنان نخستین حکومت زیدیه و به تعبیری نخستین دولت شیعه را در سال ۱۷۲ ق در مراکش و بخشی از الجزایر پایه‌گذاری کردند} و قیام شهید فخر {واقعه فخر از قیام‌های علویان علیه عباسیان که در ذی القعدة سال ۱۶۹ هجری به رهبری حسین بن

علی از نوادگان امام حسن مجتبی (ع) در مدینه شکل گرفت و به کشته شدن او و بیشتر یارانش در سرزمینی به نام فخ در نزدیکی مکه انجامید. بنابر منابع روایی، امام کاظم (ع) ضمن خودداری از شرکت در قیام، پیش‌تر فرجام آن را خبر داده بود. در روایتی از امام جواد (ع) آمده است: پس از واقعه طف جنایتی بزرگ‌تر از واقعه فخ نبود {از آن جمله بود. قیام فخ در سال ۱۶۹ق در دوره امامت موسی بن جعفر و خلافت هادی عباسی به وقوع پیوست. [حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۳۸۴-۳۸۵] امام در این قیام‌ها شرکت نکرد و موضع صریحی از او در تأیید یا رد آن‌ها گزارش نشده است؛

اصحاب و وکلای امام کاظم علیه السلام

درباره اصحاب امام کاظم (ع) آمار دقیقی در دست نیست و درباره تعداد آن‌ها اختلاف وجود دارد: شیخ طوسی تعداد آنان را ۲۷۲ نفر ذکر کرده است. [طوسی، رجال، ص ۳۲۹-۳۴۷]. برقی آن‌ها را ۱۶۰ نفر شمرده است. قرشی سخن برقی که شمار آنان را ۱۶۰ تن ذکر کرده، مردود دانسته. [قرشی، حیات الامام موسی بن جعفر، ج ۲، ص ۲۳۱] و خود از ۳۲۰ تن به عنوان صحابه او نام برده است. علی بن یقطین، هشام بن حکم، هشام بن سالم، محمد بن ابی‌عمیر، حماد بن عیسی، یونس بن عبدالرحمن، صفوان بن یحیی و صفوان جمال از اصحاب امام کاظم بودند، که برخی از آنان در شمار اصحاب اجماع ذکر شده‌اند. [قرشی، حیات الامام موسی بن جعفر، ج ۲، ص ۳۷۳-۲۳۱] پس از شهادت امام کاظم، شماری از اصحاب او از جمله علی بن ابی حمزه بطائنی، زیاد بن مروان و عثمان بن عیسی امامت علی بن موسی الرضا (ع) را نپذیرفتند و در امامت موسی بن جعفر توقف کردند. [طوسی، الغیبة، ص ۶۴-۶۵] این گروه، با عنوان واقفیه مشهور شدند. البته بعدها برخی از آنان امامت حضرت رضا (ع) را پذیرفتند. امام کاظم (ع) برای ارتباط با شیعیان و تقویت توان اقتصادی آنان، سازمان وکالت را که در زمان امام صادق (ع) پایه‌گذاری شده بود، گسترش داد. او برخی از اصحاب خود را به عنوان وکیل، به مناطق مختلف می‌فرستاد. گفته شده در منابع به نام ۱۳ نفر از وکلای او اشاره شده است. [جباری، امام کاظم و سازمان وکالت، ص ۱۶] بنابر برخی منابع، علی بن یقطین و مفضل بن عمر در کوفه، عبدالرحمان بن حجاج در بغداد، زیاد بن مروان در قندهار، عثمان بن عیسی در

مصر، ابراهیم بن سلام در نیشابور و عبدالله بن جندب در اهواز وکالت او را بر عهده داشتند. [سازمان وکالت، ص ۵۹۹-۴۲۳]. گزارش‌های مختلفی در منابع آمده است که شیعیان خمس خود را به امام کاظم یا نمایندگان او می‌رساندند. شیخ طوسی نیز دلیل پیوستن برخی از وکلای آن حضرت به واقفیه را، فریفته شدن به اموالی می‌داند که نزد آنان جمع شده بود. [طوسی، الغیبة، ص ۶۴-۶۵] در گزارش علی بن اسماعیل بن جعفر به هارون که منجر به زندانی شدن امام کاظم شد، آمده است: «مال‌های فراوانی از شرق و غرب برای او فرستاده می‌شود و دارای بیت‌المال و خزانه ای است که سکه‌های مختلف به حجم بسیار در آن یافت می‌شود.» [قرشی، حیاة الامام موسی بن جعفر، ج ۲، ص ۴۵۵]

نامه‌نگاری، شیوه دیگر ارتباط وی با شیعیان بود که در مورد مسائل فقهی، اعتقادی، وعظ و دعا و مسائل مربوط به وکلا انجام می‌گرفت. حتی نقل شده است که او از داخل زندان برای اصحاب خود نامه می‌نوشت [کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۱۳] و به مسائل آنان پاسخ می‌داد. [امین، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۱۰۰. جباری، امام کاظم و سازمان وکالت، ص ۱۶]

واقفیه، واقفه یا ممظوره از وکلای امام کاظم علیه السلام

گروهی از شیعیان که بر امامت امام موسی کاظم (ع) توقف کردند، از اعتراف به امامت امام رضا (ع) سرباز زدند و معتقد بودند که امام کاظم (ع)، مهدی موعود است که در غیبت به سر می‌برد و رجعت خواهد کرد. همچنین به گروهی از شیعیان که بر امامت امام حسن عسکری توقف کردند و وی را مهدی موعود دانستند نیز واقفه گفته می‌شود. اخبار و نصوص متعددی وجود دارند که تأکید می‌کنند علت توقف این گروه در امامت موسی بن جعفر (ع)، فریفته شدن به اموال و ثروت‌های فراوانی بود که نزد آنان جمع شده بود. همچنین شبهه‌های اعتقادی که گاه در اثر القاء اندیشه‌های نوپدید و گاه به سبب برداشت‌های نادرست از برخی مبانی و مصادر عقیدتی پدید می‌آمدند در شکل‌گیری و زمینه‌سازی حرکت واقفیه مؤثر بودند. اولین کسانی که این اعتقاد را آشکار ساختند علی بن ابی حمزه بطائنی، زیاد بن مروان قندی و عثمان بن عیسی رواسی بودند. نوبختی ضمن اشاره به وجود توقف‌کنندگانی -واقفیانی- برای هر یک از امامان، تأکید می‌کند که واقفیه به طور مطلق عنوان خاص کسانی است که بر امامت امام موسی بن جعفر (ع)

توقف کرده اند. او می گوید: «هر یک از ایشان امامان که درگذشت، واقفی ها یی داشت که بر امامت او توقف کردند، ولی این لقب، خاصّ اصحاب موسی بن جعفر (ع) است». [فرق الشیعه، ۱۳۵۵ش، ص ۸۲]. وحید بهبهانی، معتقد است که گرچه عنوان واقفیه بر کسانی که بر امامت همه امامان توقف کرده اند اطلاق می شود، اما هر گاه به طور مطلق و بدون اشاره به امامی خاص بیان شود، مراد از آن، توقف کنندگان بر امامت موسی بن جعفر (ع) است. [فوائد الوحید، ۱۴۰۴ق، رجال خاقانی، ص ۴۰]. واقفیان با نام ممطوره هم شناخته می شوند. این عنوان در اصل از ترکیب اضافی کلاب ممطوره سگان باران خورده گرفته شده است که حاکی از پلیدی و پستی سران این طایفه است. سبب نامیده شدن آنها به این لقب، این است که در مناظره ای بین سران واقفیه و برخی از بزرگان شیعه همچون علی بن اسماعیل میثمی و یونس بن عبدالرحمن، زمانی که بحث میان آنها بالا گرفت و واقفیان از پذیرش دلایل و براهین علماء شیعه سرباز زدند علی بن اسماعیل میثمی خطاب به آنها گفت: «شما همچون (کلاب ممطوره) سگان باران خورده هستید». [کمال الدین و تمام النعمه، ۱۴۱۶ق، ص ۳۰] از این رو در بین شیعیان این گروه به نام ممطوره شهرت یافتند اما عنوان واقفیه بر آن چیرگی یافت و شهرت آنان به این نام بیشتر گردید.

امام کاظم علیه السلام در زندانهای بصره و بغداد

امام کاظم (ع)، در طول دوران امامتش چندین بار از سوی خلفای عباسی احضار و زندانی شد. نخستین بار در زمان خلافت مهدی عباسی، امام را به دستور خلیفه از مدینه به بغداد منتقل کردند. [تذکره الخواص، ص ۳۱۳] هارون نیز دو بار امام را زندانی کرد. زمان دستگیری و زندان اول در منابع ذکر نشده ولی دومین بار در ۲۰ شوال سال ۱۷۹ق ایشان را در مدینه دستگیر [الکافی، ج ۱، ص ۴۷۶] و در ۷ ذی حجه در بصره در خانه عیسی بن جعفر زندانی کرد. [عیون أخبار الرضا (ع)، ج ۱، ص ۸۶] بنا به گزارش شیخ مفید، هارون در سال ۱۸۰ق در نامه ای به عیسی بن جعفر، از او خواست امام را به قتل برساند، ولی او نپذیرفت. [الارشاد، ج ۲، ص ۲۳۹] امام را پس از مدتی به زندان فضل بن ربیع در بغداد منتقل کردند. امام کاظم (ع) سالهای پایانی عمر خود را در زندانهای فضل بن

یحیی و سندی بن شاهک گذراند. [الانوار البهیة، ص ۱۹۲-۱۹۶] در زیارتنامه امام کاظم (ع) با عبارت الْمُعَذَّبِ فِي قَعْرِ السُّجُونِ؛ کسی که در سیاهچال ها شکنجه می شد به او سلام داده شده است. [مفاتیح الجنان . بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۷] اَلْسَّلَامُ عَلَی الْمُعَذَّبِ فِي قَعْرِ السُّجُونِ وَ ظُلْمِ الْمَطَامِيرِ ذِي السَّاقِ الْمَرْضُوضِ بِحَلْقِ الْقِيُودِ وَ الْجَنَازَةِ الْمُنَادَى عَلَيْهَا بِذُلِّ الْاِسْتِخْفَافِ وَ الْوَارِدِ عَلَی جَدِّهِ الْمُصْطَفَى وَ اَبِيهِ الْمُرْتَضَى وَ اُمِّهِ سَيِّدَةِ النَّسَاءِ، امام علیه السلام معذب در عمق زندانها و تاریکیهای زیرزمینها، با ساق کوبیده، به حلقه های زنجیرها، و جنازه ای که با خواری و سبک انگاشتن بر آن جار زده شده، وارد شونده بر جدش مصطفی و پدرش مرتضی و مادرش سرور بانوان...

امام در زندانهای هارون : از سال ۱۷۹ ه. ق. که هارون دستور داد امام را دستگیر کنند، تا سال ۱۸۳ که به شهادت رسید؛ امام موسی بن جعفر در بغداد و بصره در زندانهای هارون و زیر نظر عیسی بن جعفر و فضل بن ربیع و فضل بن یحیی و سندی بن شاهک، ۱۴ سال در سخت ترین وضعیت به سر برد. زندان بصره : اولین زندان حضرت بود و عیسی بن جعفر، اولین زندانبان امام (علیه السلام) بود. والی بصره یکسال امام را به دستور هارون زیر نظر داشت، اما عیسی بن جعفر بن منصور، زیاد بر آن حضرت سخت نمی گرفت. در این مدت، زمانی که امام در نزد عیسی زندانی بود، نامه ای از هارون به دست وی رسید و هارون از او خواسته بود تا امام را به قتل برساند. عیسی با برخی از مشاوران و نزدیکان خود به مشورت پرداخت و آنان وی را از مرتکب شدن به چنین کاری باز داشتند. عیسی در پاسخ به نامه هارون نوشت: زندانی موسی بن جعفر در نزد من طول کشید و من در این مدت گماشتگانی را بر او نهادم تا از حالش برایم خبر بیاورند. در طول این مدت، ندیدم او از عبادت خسته شود و برای خود هیچ دعایی نمی کند جز طلب آمرزش و درخواست رحمت خداوند. اگر کسی را می فرستی که او را از من تحویل بگیرد چه بهتر و گرنه او را آزاد می کنم؛ چرا که من از نگهداری و زندانی او به حرج و مشقت افتاده ام. نامه عیسی بن منصور سخت هارون الرشید را نگران کرد و از این که مبدا امام را آزاد کرده، تمام نقشه هایش از بین برود، بدین جهت کسی را فرستاد تا امام را از عیسی تحویل گرفته به بغداد منتقل کند. زندان بغداد دومین زندان حضرت بود : امام کاظم (علیه السلام) پس از یک سال زندانی در بصره، به بغداد منتقل شد و زیر نظر فضل بن

ربیع قرار گرفت. مفید در ارشاد می نویسد: امام مدتی طولانی در نزد فضل بن ربیع زندانی بود، تا این که هارون از وی خواست امام را از بین ببرد. اما فضل از دست زدن به چنین کاری خودداری کرد. و در ملاقاتی که با عبدالله قروی داشت، به عبدالله گفت: چند بار از من درخواست شد تا امام را به قتل برسانم اما من به هیچ وجه زیر بار نرفتم و به آنها خبر دادم که حاضر نیستم به چنین کاری دست بزنم. بدانکه اگر مرا بکشند، به خواسته آنان تن نمی دهم. سومین مکانی که حضرت در آنجا زندانی شد، در نزد فضل بن یحیی و در یکی از خانه های او بود. ابن شهر آشوب می نویسد: هنگامی که امام به فضل بن یحیی تحویل شد، او بر امام گشایش داد و بسیار احترام و اکرامش می کرد. برخی گزارش کرده اند که امام کاظم (علیه السلام) در خانه فضل ابن یحیی در آسایش بوده و سخت مورد احترام فضل می باشد. هارون الرشید سرور خادم را برای تحقیق در این امر به خانه فضل فرستاد، او نیز گزارش رسیده را تأیید کرد و به هارون خبر داد که امام در خانه فضل بن یحیی در کمال آسایش است. هارون که از شنیدن این ماجرا به شدت عصبانی شده بود، به سندی بن شاهک و عباس بن محمد دستور داد که یکصد تازیانه به فضل بن یحیی بزنند. سومین زندان امام زندان سندی بن شاهک بود: هارون الرشید که از کشتن امام توسط عیسی بن جعفر و فضل بن ربیع و فضل بن یحیی مأیوس شد، سرانجام آن حضرت را به غلامی حلقه به گوش، انسانی ناپاک به نام سندی بن شاهک سپرد. او که در انجام دستورات هارون هرگز کوتاهی نمی کرد، زندان را به شکنجه گاهی علیه امام درآورده بود. امام در این زندان سختی های زیادی کشید و فشارهای روحی و جسمی فراوانی را متحمل شد. امام تا آخرین لحظات، از قید غل و زنجیر رهایی نیافت. هارون برای اینکه امام را در زندان آزار دهد، زنی را به عنوان خدمتکار برای حضرت فرستاد {قبلا شرح ماجرا ذکر شد}.

دعای آن حضرت جهت خلاصی از حبس

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِلَوِيُّهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَمِعْتُ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِنَا يَقُولُ لَمَّا حَبَسَ الرَّشِيدُ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَنْ جَنِّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ فَخَافَ نَاجِيَةَ هَارُونَ أَنْ يَقْتُلَهُ فَجَدَّدَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ طَهُورَهُ فَاسْتَقْبَلَ بِوَجْهِهِ الْقِبْلَةَ وَ

صَلَّى لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ ثُمَّ دَعَا بِهَذِهِ الدَّعَوَاتِ فَقَالَ يَا سَيِّدِي نَجِّنِي مِنْ حَبْسِ هَارُونَ وَ خَلِّصْنِي مِنْ يَدِهِ يَا مُخَلِّصَ الشَّجَرِ مِنْ بَيْنِ رَمْلٍ وَ طِينٍ وَ يَا مُخَلِّصَ اللَّبَنِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ وَ يَا مُخَلِّصَ الْوَلَدِ مِنْ بَيْنِ مَشِيمَةٍ وَ رَحِمٍ وَ يَا مُخَلِّصَ النَّارِ مِنَ الْحَدِيدِ وَ الْحَجَرِ وَ يَا مُخَلِّصَ الرُّوحِ مِنْ بَيْنِ الْأَحْشَاءِ وَ الْأَمْعَاءِ خَلِّصْنِي مِنْ يَدِ هَارُونَ (منبع: عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص: ۹۳-۹۴) ترجمه: علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش گوید: از یکی از شیعیان شنیدم که می گفت: وقتی هارون، موسی بن جعفر (علیه السلام) را زندانی کرد، حضرت، شب هنگام، از جهت هارون در ترس بودند که مبدا ایشان را بکشد. لذا تجدید وضو کردند و رو به قبله ایستادند و چهار رکعت نماز خواندند و سپس دست به دعا برداشته، چنین گفتند: ای آقای من، سرور من، مرا از زندان هارون نجات بده و از دست او رهایم کن. ای که درخت را از بین گل و شن بیرون می آوری! ای که شیر را از بین مجرای خون و سرگین خارج می کنی. ای که جنین را از میان رحم و مشیمه خارج می کنی! ای که آتش را از آهن و سنگ بیرون می آوری! ای که روح را از بین امعاء و احشاء خارج می کنی! مرا از دست هارون نجات بده. درمنتهی الآمال است: روایت کرده از (ما جیلویه) از علی بن ابراهیم از پدرش که گفت: شنیدم از بعضی اصحاب که می گفت وقتی که رشید، موسی بن جعفر علیه السلام را محبوس ساخت می ترسید از جانب او که او را بکشد چون شب درآمد وضو تازه کرد و روی به قبله نمود و چهار رکعت نماز کرد سپس این دعا بر زبان راند: (يَا سَيِّدِي نَجِّنِي مِنْ حَبْسِ هَارُونَ الرَّشِيدِ وَ خَلِّصْنِي مِنْ يَدِهِ يَا مُخَلِّصَ الشَّجَرِ مِنْ بَيْنِ رَمْلٍ وَ طِينٍ وَ مَاءٍ وَ يَا مُخَلِّصَ اللَّبَنِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ وَ يَا مُخَلِّصَ الْوَلَدِ مِنْ بَيْنِ مَشِيمَةٍ وَ رَحِمٍ وَ يَا مُخَلِّصَ النَّارِ مِنْ بَيْنِ الْحَدِيدِ وَ الْحَجَرِ وَ يَا مُخَلِّصَ الرُّوحِ مِنْ بَيْنِ الْأَحْشَاءِ وَ الْأَمْعَاءِ خَلِّصْنِي مِنْ يَدِ هَارُونَ). گفت: چون موسی علیه السلام این دعا کرد مردی سیاه در خواب هارون آمد شمشیری برهنه در دست داشت و بر سر او بایستاد و می گفت یا هارون! رها کن موسی بن جعفر علیه السلام را وگرنه گردنت را با این شمشیر می زنم، هارون بترسید و حاجب را بخواند و گفت: برو به زندان و موسی را رها کن. حاجب بیرون آمد و در زندان بکوفت. زندانبان گفت: کیست؟ گفت: خلیفه، موسی را می خواند، زندانبان گفت: یا موسی! خلفه تو را می خواند، آن حضرت برخاست و هراسان و گفت: مرا میان شب جز برای شر نخواند، پس گریان و غمگین نزد هارون آمد

وسلام کرد، هارون جواب گفت ، وگفت : به خدا تورا قسم می دهم که هیچ در این شب دعایی کردی؟ گفت : آری ، گفت : چه بود؟ فرمود: وضو تازه کردم و چهار رکعت نماز گزاردم و چشم به آسمان برداشتم و گفتم : ای سیدم مرا از دست هارون و شر او خلاص گردان ، هارون گفت : خدای عز وجل دعای تورا اجابت نمود! پس آن جناب را سه خلعت داد واسب خود را مرکوب اوساخت واکرامش نمود وندیم خود گردانید. پس گفت این کلمات را به من تعلیم کن پس او را به حاجب سپرد تا به خانه رساند و موسی علیه السلام نزد او، شریف و کریم شد وهر پنجشنبه نزد اومی آمد تا بار دوم او را حبس نمود ورها نکرد تا به سندی بن شاهک سپرد، آن ملعون او را به زهر شهید کرد.(عیون اخبار الرضا علیه السلام ۹۳/۱ ۹۵)

ورود آن حضرت برهارون وتوقیرهارون آن حضرت را

شیخ صدوق در (عیون) روایت کرده از سفیان بن نزار که گفت : روزی بالای سر ماءمون ایستاده بودم گفت : می دانید که تعلیم کرد به من تشیع را؟ همه گفتند: نه! به خدا نمی دانیم ، گفت : رشید مرا آموخت . گفتند: این چگونه بود و حال آنکه رشید اهل بیت را می کشت؟ گفت : برای ملك می کشت ؛ زیرا که ملك عقیم است (عقیم کسی را گویند که او را فرزند نشود، یعنی در ملك و سلطنت نسب فایده نمی کند؛ زیرا که شخص در طلب آن ، پدر و برادر و عموم و فرزند خود را می کشد) آنگاه ماءمون گفتم من با پدرم رشید سالی به حج رفتیم وقتی که به مدینه رسید به دربان خود گفت : باید کسی بر من داخل نشود از اهل مکه یا مدینه از پسران مهاجر و انصار و بنی هاشم و سایر قریش مگر آنکه نسب خود باز گوید، پس کسی که داخل می شد می گفت من فلان بن فلانم تا به جد بالای خود هاشم یا قریش یا مهاجر و یا انصار بر می شمرد، پس او را اعطایی می داد و پنج هزار زر سرخ و کمتر تا دویست زر سرخ به قدر شرف و مهاجرت پدرانش . پس من روزی ایستاده بودم که فضل بن ربیع درآمد و گفت : یا امیرالمؤمنین ! بر در، کسی ایستاده است و اظهار می دارد که اوموسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب است ، پدرم روبه ما کرد و من و امین و مؤتمن و سایر سرهنگان بالای سرش ایستاده بودیم و گفت : خود را محافظت کنید، یعنی حرکت نالایق نکنید. پس گفتن اذن دهید او را فرمود نیاید

مگر بر بساط من ،وما در این حال بودیم که داخل شد پیرمردی که از کثرت بیداری شب و عبادت زرد رنگ ، گران جسم و آماسیده روی بود و عبادت او را گذاخته بود، همچو مشک کهنه شده و سجود، روی و بینی او را خراش و زخم کرده بود و چون رشید را بدید خود را از حماری که بر آن سوار بود فرود افکند، رشید بانگ زد. لاوالله! فرمود: میا مگر بر بساط من پس دربانان او را پیاده شدن مانع گشتند، ما همه به نظر اجلال واعظام در اونظر می کردیم و اوهمچنان بر حمار سواره بیامد تا نزد بساط و سرهنگان همه گرد اودآمده بودند پس فرود آمد، ورشید برخاست و تا آخر بساط، او را استقبال نمود ورویش و دوچشمش ببوسید و دستش بگرفت و او را به صدر مجلس درآورد و پهلوی خود، او را تا نشانید و با اوسخن می کرد و روی به اوداشت از اواحوال می پرسید، پس گفت : یا ابا الحسن! عیال توچند می شود؟ فرمود: از پانصد در می گذرند، گفت : همه فرزندان توانند؟ فرمود: نه ، اکثرشان موالی و خادم مانند اما فرزندان من سی و چند است ، این قدر پسر و این قدر دختر، گفت : چرا دختران را با بنی اعمام و اکفاء ایشان تزویج نمی کنی؟ فرمود: دسترسی آن قدر نیست ، گفت : ملک و مزرعه توچون است؟ فرمود: گاه حاصل می دهد و گاه نمی دهد، گفت : هیچ قرض داری؟ فرمود: آری ، گفت : چندی می شود؟ فرمود: ده هزار دینار تخمینا می شود. گفت : یابن عم ! من می دهم تو را آن قدر مال که پسران را کدخدا [داماد] کنی و دختران را عروس کنی و مزرعه را تعمیر کنی ، حضرت دعا کرد او را و ترغیب فرمود او را بر این کار. آنگاه فرمود: ای امیر! خدای عز وجل واجب کرده است بر والیان عهد خود، یعنی ملوک و سلاطین که فقیران امت را از خاک بردارند و از جانب ارباب ویان و امه های ایشان را بگذارند و صاحب عیالان را دستگیری کنند و برهنه را بپوشانند، و به اعانی یعنی اسیران محنت و تنگدستی ، محبت و نیکی کنند و تو اولی از آنان که این کار کنند، گفت : می کنم یا ابا الحسن ، بعد از آن برخاست ورشید با او برخاست و دوچشمش ورویش ببوسید، پس روی به من و امین و مؤ تمّن کرد و گفت : یا عبدالله و یا محمد و یا ابراهیم! بروید همراه عموی خود و سید خود و رکاب او را بگیرید و او را سوار کنید و جامه هایش را درست کنید و تا منیز او را مشایعت نمایید. پس ما چنان کردیم که پدر گفته بود، و در راه که در مشایعت او بودیم ، حضرت ابوالحسن علیه السلام پنهان روی به من کرد و مرا به خلافت بشارت داد و گفت : چون مالک این امر شوی با والد من نیکویی کن ، پس

بازگشتیم و من از فرزندان یگر بر پدر جرات بیشتر داشتم چون مجلس خالی شد با او گفتم : یا امیرالمؤمنین! این مردکی بود که تو او را تعظیم و تکریم نمودی و برای او از مجلس خود برخاستی و استقبال نمودی و بر صدر مجلس نشاندی و از او فروتر نشستی ، بعد از آن ما را فرمودی تا رکاب او گرفتیم؟ گفت : این امام مردمان و حجت خدا است بر خلق و خلیفه او است میان بندگان . گفتم : یا امیرالمؤمنین! نه آن است این صفتها که گفتی همه از آن تست در تو است ، گفت : من امام جماعت در ظاهر به قهر و غلبه و موسی بن جعفر علیه السلام امام حق است والله! ای پسرک من که اوسز او اتر است به مقام رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از من و از همه خلق و به خدا که اگر تو در این امر ، یعنی دولت و خلافت با من منازعت کنی سرت که دوچشم در اوست بردارم ؛ زیرا که ملك عقیم است ، و چون خواست از مدینه به جانب مکه رحلت کند فرمود تا کیسه سیاهی در آن دویست دینار کردند و روی به (فضل) کرد و گفت : این را نزد موسی بن جعفر علیه السلام ببر و بگو امیرالمؤمنین می گوید ما در این وقت دست تنگ بودیم و خواهد آمد عطای ما به تو بعد از این ، من برخاستم و پیش رفتم گفتم : یا امیرالمؤمنین! تو پسرهای مهاجران و انصار و سایر قریش و بنی هاشم را و آنانکه نمی دانی حسب و نسبشان را پنج هزار دینار و مادون آن را می دهی و موسی بن جعفر علیه السلام را دویست دینار می دهی که کمر و خسیس تر عطای تو است که که با مردمان می کنی و حال آنکه او را آن اکرام و اجلال و اعظام نمودی؟ گفت :: اسکت لا اّم لك! خاموش باش مادر مبادا تو را که اگر من مال بسیار عطا کنم او را ایمن نباشم از او که فردا بزند بر روی من صد هزار شمشیر از شیعیان و تابعان خود؛ و آنکه تنگدست و پریشان باشند او اهل بیتش بهتر است برای من و برای شما از اینکه فراخ باشد دستشان و چشمشان . (عیون اخبار الرضا علیه السلام ۸۸/۱ ۹۳) . روزی هارون الرشید خلیفه عباسی به امام موسی کاظم علیه السلام گفت: حدود فدک را معین نما تا به شما باز گردانم چون می دانم در این امر به شما ستم شده است . امام فرمود: اگر به آن حدودی که هست محدود نمایم نخواهی داد. هارون سوگند یاد کرد که خواهیم داد. امام فرمود: حد اول آن عدن است . هارون برآشت . امام فرمود: حد دوم سمرقند است . رنگ هارون متغیر شد. امام فرمود: حد سوم از آفریقا تا جبل الطارق و حد چهارم ارمنستان است . هارون که سخت ناراحت شده بود به امام گفت : تو حدود ممالك

ما را نام بردی یعنی آنچه در تصرف ماست حق بنی فاطمه است؟ امام فرمود: ای هارون! من از اول نمی خواستم که حدود آن را معین نمایم اما تو اصرار کردی . هارون دم فرو بست و کینه امام را در دل گرفت . (بزم ایران ص ۹۵ داستانها و پندها ج ۳ ص ۱۳۱)

یک جرعه آب قیمت کشور هارون

روزی ابن سماک به نزد هارون الرشید در آمد، در آن اثنا که به نزد هارون بود ، وی آب خواست . کوزه آبی بیاوردند و چون آن را به طرف دهان برد که بنوشد، ابن سماک گفت : ای امیر مؤمنان ! دست نگهدار، تو را به حق خویشاوندی رسول خدا (ص) اگر این جرعه آب را از تو وامی داشتند آن را به چند می خریدی؟ گفت : به همه ملکم [در بعضی نقلها آمده است به نیمه ملکم] . گفت : بنوش که خدای بر تو گوارا کند. وقتی آن را بنوشید گفت : به حق خویشاوندی پیمبر خدا (ص) از تو می پرسم که اگر آب از بدن تو برون نمی شد آن را به چند می خریدی؟ گفت : به همه ملکم [به نقلی به نیمه دیگر ملکم] . ابن سماک گفت : ملکی که قیمت آن يك جرعه آب باشد در خور آن نیست که درباره آن رقابت کنند. گوید: هارون بگریست و فضل بن ربیع به ابن سماک اشاره کرد که برود و او نیز برفت . (تاریخ طبری ج ۱۲ ص ۵۳۸۷) (گفتنیهای تاریخ داستانهای جالب و خواندنی از تاریخ ایران و جهان علی سپهری اردکانی)

شهادت امام موسی بن جعفر (علیه السلام)

سرانجام هارون الرشید برای رهایی از امام، به سندی بن شاهک دستور داد آن حضرت را به وسیله زهر به شهادت رساند. فرزند شاهک در پی فرمان هارون مقداری زهر در غذای امام ریخت و به حضرت داد. برخی گفته اند این زهر را در دانه هایی از خرما گذاشت و برای امام برد. حضرت ده دانه از آن را تناول کرد و دست کشید. سندی بن شاهک گفت: از این خرماها بیشتر میل کن حضرت فرمود: بس است، چرا که تو به خواسته ات رسیدی و دستوری که به تو داده شد عملی کردی. وی در پی مسموم کردن امام، هشتاد نفر از بزرگان را در حضور امام (علیه السلام) گرد آورد و به آنها گفت: به این مرد (موسی بن جعفر (علیه السلام) نگاه کنید، آیا به او آسیبی رسیده است؟ در حالی که از نزدیک، منزل

و فرش و آسایش او را می بینید. امام در پاسخ فرمود: امّا آنچه که گفته شد درست است، ولی ای مردم بدانید که به من زهر خورانده شده و چهره ام فردا سبز گشته و پس فردا از دنیا خواهم رفت. سرانجام آن حضرت در سال ۱۸۳ هـ. ق. در روز پنجم ماه رجب، در اثر زهری که سندی بن شاهک به دستور هارون به امام داد، به دیدار خدا شتافت. جنازه آن حضرت را غریبانه از محلّ شهادت خود بیرون آورده، روی جسر بغداد گذاردند. امّا در نهایت، با تلاش سلیمان بن ابی جعفر، عموی هارون الرشید، جنازه امام را تحویل گرفته، با عزّت تمام در مقابر قریش به خاک سپردند. محدّث قمی از شیخ صدوق روایت کرده جنازه که را به جایی آوردند که مجلس شرطه بود؛ یعنی محلّ مأموران و نوکران حاکم شهر. چهار نفر را واداشتند تا ندا دهند که هر که می خواهد موسی بن جعفر را ببیند، بیرون بیاید. در شهر غلغله شد. سلیمان بن ابی جعفر، عموی هارون، قصری داشت در کنار شط، چون صدای غوغای مردم را شنید و این ندا به گوشش رسید، از قصر بیرون آمد و غلامان خود را امر کرد تا مزدوران را دور کنند و خود عمامه از سر انداخت و گریبان چاک زد. پای برهنه، برای تشییع جنازه آن حضرت روان شد و حکم کرد که در پیشاپیش جنازه آن حضرت، ندا کنند، هرکه می خواهد نظر کند به طیب پسر طیب، بیاید به تشییع جنازه موسی بن جعفر. پس تمام مردم بغداد جمع شدند و صدای شیون و فغان از زمین به فلک نیلگون می رسید. چون نعش آن حضرت را به مقابر قریش آوردند، به حسب ظاهر خود ایستاد متوجه غسل و حنوط و کفن آن حضرت شد. کفنی که برای خود ترتیب داده و قیمت آن ۲۵۰۰ دینار بود و تمام قرآن را بر آن نوشته بود، بر آن حضرت پوشانیدند و با عزّت تمام آن جناب را در مقابر قریش دفن کردند.

احادیثی از امام کاظم علیه السلام

قَالَ الْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَجَدْتُ عِلْمَ النَّاسِ فِي أَرْبَعٍ : أَوَّلُهَا أَنْ تَعْرِفَ رَبَّكَ، وَالثَّانِيَةُ أَنْ تَعْرِفَ مَا صَنَعَ بِكَ، وَالثَّالِثَةُ أَنْ تَعْرِفَ مَا أَرَادَ مِنْكَ، وَالرَّابِعَةُ أَنْ تَعْرِفَ مَا يَخْرُجُكَ عَنْ دِينِكَ. (كافي : ج ۱، ص ۵۰، ح ۱۱، اعيان الشيعة : ج ۲، ص ۹، نزهة الناظر: ص ۱۲۱، ح ۱)

تمام علوم جامعه را در چهار مورد شناسائی کرده ام : اولین آن ها این که پروردگار و آفریدگار خود را بشناسی و نسبت به او شناخت پیدا کنی . دوم ، این که بفهمی که از برای وجود تو و نیز برای بقاء حیات تو چه کارها و تلاش هایی صورت گرفته است . سوم ، بدانی که برای چه آفریده شده ای و منظور چه بوده است . چهارم ، معرفت پیدا کنی به آن چیزهایی که سبب می شود از دین و اعتقادات خود منحرف شوی - یعنی راه خوشبختی و بدبختی خود را بشناسی و در جامعه چشم و گوش بسته حرکت نکنی -

قَالَ الْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا تَفَقَّهُ، عَرَفَ النَّاسَ وَلَا يَعْرِفُونَهُ. (نزهة الناظر و تنبيه الخاطر حلوانی : ص ۱۲۲، ح ۲) داوند متعال رحمت کند بنده ای را که در مسائل دینی و اجتماعی و سیاسی و... فقیه و عالم باشد و نسبت به مردم شناخت پیدا کند، گرچه مردم او را نشانند و قدر و منزلت او را ندانند.

قَالَ الْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا قُسِمَ بَيْنَ الْعِبَادِ أَفْضَلُ مِنَ الْعَقْلِ، نَوْمُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ سَهْرِ الْجَاهِلِ. (تحف العقول : ص ۲۱۳، بحارالانوار: ج ۱، ص ۱۵۴، ضمن ح ۳۰، ج ۷۵، ص ۳۱۲، ضمن ح ۱) یزی با فضیلت تر و بهتر از عقل ، بین بندگان توزیع نشده است ، تا جایی که خواب عاقل - هوشمند - افضل و بهتر از شب زنده داری جاهل بی خرد است .

قَالَ الْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ أَهْلَ الْأَرْضِ مَرْخُومُونَ مِثْلَ خَافُونَ، وَ أَدُّوا الْأَمَانَةَ، وَ عَمِلُوا بِالْحَقِّ. (۶۵) اهل زمین مورد رحمت - وبرکت الهی - هستند، مادامی که خوف و ترس - از گناه و معصیت داشته باشند - ، ادای امانت نمایند و حق را دریابند و مورد عمل قرار دهند.

قَالَ الْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَنْسَى الْعَبْدُ يَكُونُ ذَاوَجْهَيْنِ وَ ذَا لِسَانَيْنِ. (۶۵ - تهذيب الاحكام : ج ۶، ص ۳۵۰، ح ۹۹۱، وافى : ج ۴، ص ۴۳۳، ح ۲۲۷۳، تحف العقول : ص ۲۹۱، بحارالانوار: ج ۱، ص ۱۵۰، ضمن ح ۳۰) بد شخصی است آن که دارای دوچهره و دوزبان میباشد، - که درپیش رو چیزی گوید و پشت سرچی دیگر - .

قَالَ الْكَاضِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْمَغْبُوتُ مَنْ غَبِنَ عُمرُهُ سَاعَةً. (نزهة الناظر و تنبيه الخاطر حلوانی : ص ۱۲۳، ح ۶) خسارت دیده و ورشکسته کسی است که عُمر خود را هر چند به مقدار يك ساعت هم که باشد بیهوده تلف کرده باشد.

قَالَ الْكَاضِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ اسْتَشَارَ لَمْ يَعْدَمْ عِنْدَ الصَّوَابِ مَادِحًا، وَ عِنْدَ الْخَطَا عَاذِرًا. (نزهة الناظر و تنبيه الخاطر: ص ۱۲۳، ح ۱۳، بحارالانوار: ج ۷۵، ص ۱۴۰، ح ۳۷)

کسی که در امور زندگی خود با اهل معرفت مشورت کند، چنانچه درست و صحیح عمل کرده باشد مورد تعریف و تمجید قرار میگیرد و اگر خطا و اشتباه کند عذرش پذیرفته است .
قَالَ الْكَاضِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَاعِظٌ تَمَكَّنَ مِنْهُ عَدُوُّهُ يَعْنِي الشَّيْطَانُ . (نزهة الناظر و تنبيه الخاطر: ص ۱۲۴، ح ۱۵) هر کسی عقل و تدبیرش را مورد استفاده قرار ندهد، دشمنش - یعنی؛ شیاطین انسی و جنی و نیز هواهای نفسانی - به راحتی او را می فریبند و منحرف می شود.

قَالَ الْكَاضِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا يَخْلُو الْمُؤْمِنُ مِنْ خَمْسَةٍ: سِوَاكِ، وَمِشْطِهِ، وَ سَجَادَةٍ، وَ سَبْحَةٍ فِيهَا اَرْبَعٌ وَ ثَلَاثُونَ حَبَّةً، وَ خَاتَمٌ عَقِيقٍ. (بحارالانوار: ج ۹۸، ص ۱۳۶، ح ۷۶، مصباح المتهجد شيخ طوسی : ص ۷۳۵، ب ۳) مؤمن همیشه همراه خود پنج چیز باید داشته باشد: مسواک ، شانه ، مهر و جانماز، تسبیح برای ذکر گفتن انگشتر عقیق به دست راست داشتن در حال نماز و دعا و...

قَالَ الْكَاضِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا تَدْخُلُوا الْحَمَّامَ عَلَى الرِّيقِ، وَلَا تَدْخُلُوهُ حَتَّى تُطْعِمُوا شَيْئًا. (وسائل الشيعة : ج ۲، ص ۵۲، ح ۱۴۵۴) بعد از صبحانه ، بدون فاصله حمام نروید؛ همچنین سعی شود با معده خالی داخل حمام نروید، بلکه حتی الامکان قبل از رفتن به حمام قدری غذا بخورید.

قَالَ الْكَاضِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِيَّاكَ وَالْمَزَاحَ، فَإِنَّهُ يَذْهَبُ بِنُورِ إِيْمَانِكَ، وَيُسْتَخِفُّ مُرُوءَتَكَ. (وسائل الشيعة : ج ۱۲، ص ۱۱۸، ح ۱۵۸۱۲) بر حذر باش از شوخی و مزاح بی جا چون که نور ایمان را از بین می برد و جوانمردی و آبرو را سبک و بی اهمیت می گرداند.

قَالَ الْكَاضِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اللَّحْمُ يُنْبِتُ اللَّحْمَ، وَالسَّمَكُ يَذِيبُ الْجَسَدَ. (وسائل الشيعة : ج ۲۵، ص ۷۸، ح ۲۱۲۴۰) خوردن گوشت ، موجب روئیدن گوشت در بدن و فربهی آن می گردد؛ ولی خوردن ماهی ، گوشت بدن را آب و جسم را لاغر می گرداند.

قَالَ الْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ صَدَقَ لِسَانُهُ زَكَى عَمَلُهُ، وَ مَنْ حَسُنَتْ نِيَّتُهُ زِيدَ فِي رِزْقِهِ، وَ مَنْ حَسُنَ بَرُّهُ بِأَخْوَانِهِ وَ أَهْلِهِ مُدَّ فِي عُمْرِهِ. (تحف العقول : ص ۳۸۸، س ۱۷، بحارالانوار: ج ۷۵، ص ۳۰۳، ضمن حدیث ۲۵) هر که زبانش صادق باشد اعمالش تزکیه است ، هر که فکر و نیتش نیک باشد در روزیش توسعه خواهد بود، هر که به دوستان و آشنایانش نیکی و احسان کند، عمرش طولانی خواهد شد.

قَالَ الْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ بَكَتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ وَ بُقِعَ الْأَرْضُ. (اصول کافی : ج ۱، ص ۳۸، بحارالانوار: ج ۸۲، ص ۱۷۷، ح ۱۸) زمانی که - دانشمند - مؤمنی وفات یابد و بمیرد، ملائکه ها برای او گریه می کنند.

قَالَ الْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اَلْمُؤْمِنُ مِثْلُ كَفَتَى الْمِيزَانِ كُلَّمَا زِيدَ فِي اِيْمَانِهِ زِيدَ فِي بَلَاءِهِ. (تحف العقول : ص ۳۰۱، بحارالانوار: ج ۷۸، ص ۳۲۰، ضمن ح ۳) مؤمن همانند دو کفه ترازو است ، که هر چه ایمانش افزوده شود بلاها و آزمایشاتش بیشتر می گردد.

قَالَ الْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى النَّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ. (بحارالانوار: ج ۷۵، ص ۳۲۷، ضمن ح ۴) هرکس بخواهد (در هر جهتی) قوی ترین مردم باشد باید توکل در همه امور، بر خداوند سبحان نماید.

قَالَ الْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اءِدَاءُ الْمَانَةِ وَالصَّدَقُ يَجْلِبَانِ الرَّزْقَ، وَالْخِيَانَةُ وَالْكَذِبُ يَجْلِبَانِ الْفَقْرَ وَالنَّفَاقَ. (تحف العقول : ص ۲۹۷، بحارالانوار: ج ۷۵، ص ۳۲۷، ضمن ح ۴) امانت داری و راست گوئی ، هر دو موجب توسعه روزی می شوند؛ ولیکن خیانت در امانت و دروغ گوئی موجب فلاکت و بیچارگی و سبب تیرگی دل می باشد.

قَالَ الْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اءَبْلُغْ خَيْرًا وَ قُلْ خَيْرًا وَلَا تَكُنْ إِمَّعَةً. (تحف العقول : ص ۳۰۴، بحارالانوار: ج ۲، ص ۲۱، ح ۶۲، ج ۷۵، ص ۳۲۵، ح ۲) نسبت به هم نوع خود خیر و نیکی داشته باش ، و سخن خوب و مفید بگو، و خود را تابع بی تفاوت و بی مسئولیت قرار مده .

قَالَ الْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : تَفَقَّهُوا فِي دِينِ اللَّهِ، فَإِنَّ الْفِقْهَ مِفْتَاحُ الْبَصِيرَةِ، وَ تِمَامُ الْعِبَادَةِ، وَ السَّبَبُ إِلَى الْمَنَازِلِ الرَّفِيعَةِ وَالرُّتَبِ الْجَلِيلَةِ فِي الدِّينِ وَالْدُّنْيَا. (تحف العقول : ص ۳۰۲، بحارالانوار: ج ۱۰، ص ۲۴۷، ح ۱۳) مسائل و احکام اعتقادی و عملی دین را فرا گیرید، چون که شناخت احکام و معرفت نسبت به دستورات خداوند، کلید بینائی و بینش و

اندیشه می باشد و موجب تمامیت کمال عبادات و اعمال می گردد؛ و راه به سوی مقامات و منازل بلندمرتبه دنیا و آخرت است .

قَالَ الْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَضَّلَ الْفَقِيهَ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضَّلَ الشَّمْسُ عَلَى الْكَوَاكِبِ ، وَ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهُ فِي دِينِهِ لَمْ يَرْضَ اللَّهُ لَهُ عَمَلًا . (تحف العقول : ص ۳۰۳، بحارالانوار: ج ۱۰، ص ۲۴۷، ح ۱۳) ارزش و فضیلت فقیه بر عابد همانند فضیلت خورشید بر ستاره ها است . و کسی که در امور دین فقیه و عارف نباشد، خداوند نسبت به اعمال او راضی نخواهد بود.

قَالَ الْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : عَظَّمَ الْعَالِمَ لِعِلْمِهِ وَدَعَا مُنَازَعَتَهُ ، وَ صَغَّرَ الْجَاهِلَ لَجَهْلِهِ وَلَا تَنْظُرْهُ وَلَكِنْ قَرْنَهُ وَ عِلْمَهُ . (تحف العقول : ص ۲۰۹، بحارالانوار: ج ۷۵، ص ۳۰۹، ضمن ح ۱) عالم را به جهت عملش تعظیم و احترام کن و با او منازعه منما، و اعتنائی به جاهل مکن ولی طردش هم نگردان ، بلکه او را جذب نما و آنچه نمی داند تعلیمش بده .

قَالَ الْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : صَلَوةُ النَّوَافِلِ قُرْبَانٌ إِلَى اللَّهِ لِكُلِّ مُؤْمِنٍ . (وسائل الشيعة : ح ۴ ص ۷۳، ج ۴۵۴۷) انجام نمازهای مستحبی، هر مؤمنی را به خداوند متعال نزدیک می نماید.

قَالَ الْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَثَلُ الدُّنْيَا مَثَلُ الْحَيَةِ، مَسُّهَا لَيْسَ وَ فِي جُوفِهَا السَّمُّ الْفَاتِلُ، يَحْذَرُهَا الرِّجَالُ دَوَى الْعُقُولِ وَ يَهْوَى إِلَيْهَا الصَّبِيَانُ بِأَيْدِيهِمْ . (تحف العقول : ص ۲۹۲، بحارالانوار: ج ۱، ص ۱۵۲، ضمن ح ۳۰) مَثَلُ دُنْيَا هِمَانْدُ مَارِ اسْتِ كِه پُوسْتِ ظَاهِرِ آن نَرَمِ وَ لَطِيفِ وَ خُوشَرَنَگِ ، وَلِیْ دَرِ دُرُونِ آن سَمِّ كَشَنْدِه اِی اسْتِ كِه مَرْدَانِ عَاقِلِ وَ هِشْيَارِ اَزِ آن گَرِیْزَانْدِ وَ بَجَه صِفَتَانِ وَ بُولِهوسَانِ بِهِ آن عَشَقِ مِی وِرَزَنْدِ.

قَالَ الْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَثَلُ الدُّنْيَا مَثَلُ مَاءِ الْبَحْرِ كُلَّمَا شَرِبَ مِنْهُ الْعَطْشَانُ إِزْدَادَ عَطْشًا حَتَّى يَقْتُلَهُ . (تحف العقول : ص ۲۹۲، بحارالانوار: ج ۱، ص ۱۵۲، ضمن ح ۳۰) مَثَلُ دُنْيَا (و اموال و زیورات و تجملات آن) هِمَانْدُ آبِ دَرِیَا اسْتِ كِه اِنْسَانِ تَشْنِه ، هِر چِه اَزِ آن بِيَاشَامْدِ بِيَشْتَرِ تَشْنِه مِی شُودِ وَ اَنْقَدِرِ مِیِلِ مِی كَنْدِ تَا هَلَاكِ شُودِ.

قَالَ الْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَيْسَ الْقَبْلَةُ عَلَى الْفَمِ إِلَّا لِلرَّوْجَةِ وَالْوَلَدِ الصَّغِيرِ . (تحف العقول : ص ۳۰۲، بحارالانوار: ج ۱۰، ص ۲۴۶، ح ۱۲) بوسیدن لب ها و دهان برای یکدیگر در هر حالتی صحیح نیست مگر برای همسر و یا فرزند کوچک .

قَالَ الْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ نَظَرَ بِرَأْيِهِ هَلَكَ ، وَ مَنْ تَرَكَ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّهِ صَلَّى ، وَ مَنْ تَرَكَ كِتَابَ اللَّهِ وَ قَوْلَ نَبِيِّهِ كَفَرَ . (اصول کافی : ج ۱ ص ۷۲ ح ۱۰) هِر كَسِ بِهِ رَأْيِ وَ سَلِيقِه

خود اهمیت دهد و در مسائل دین به آن عمل کند هلاک می شود، و هرکس اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله را رها کند گمراه می گردد، و هرکس قرآن و سنت رسول خدا را ترک کند کافر می باشد.

قالَ الكاظمُ عليه السَّلامُ : إِنَّ اللَّهَ لَيَبْغِضُ الْعَبْدَ النَّوَامَ، إِنَّ اللَّهَ لَيَبْغِضُ الْعَبْدَ الْفَارِغَ. (وسائل ج ۱۷ ص ۵۸ ح ۴) همانا خداوند دشمن دارد آن بنده ای را که زیاد بخوابد، و دشمن دارد آن بنده ای را که بیکار باشد.

قالَ الكاظمُ عليه السَّلامُ : التَّوَّاضُعُ : أَنْ تُعْطِيَ النَّاسَ مَا تُحِبُّ أَنْ تُعْطَاهُ. (وسائل الشَّيعة : ج ۱۵، ص ۲۷۳، ح ۲۰۴۹۷) تواضع و فروتنی آن است که آن چه دوست داری ، دیگران درباره تو انجام دهند، تو هم همان را درباره دیگران انجام دهی .

قالَ الكاظمُ عليه السَّلامُ : يَسْتَحَبُّ غَرَامَةُ الْغُلَامِ فِي صِغَرِهِ لِيَكُونَ حَلِيمًا فِي كِبَرِهِ وَ يُنْبَغَى لِلرَّجُلِ أَنْ يَوْسَعَ عَلَى عِيَالِهِ لئَلَّا يَتَمَنَّوْا مَوْتَهُ. (وسائل الشَّيعة : ج ۲۱، ص ۴۷۹، ح ۲۷۸۰۵) بهتر است پسر را در دوران کودکی به کارهای مختلف و سخت ، وادار نمائی تا در بزرگی حلیم و بردبار باشد؛ و بهتر است مرد نسبت به اهل منزل خود دست و دل باز باشد و در حدّ توان رفع نیاز کند تا آرزوی مرگش را ننمایند.

قالَ الكاظمُ عليه السَّلامُ : لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ، فَإِنْ عَمِلَ حَسَنًا اسْتَزَادَ اللَّهَ، وَ إِنْ عَمِلَ سَيِّئًا اسْتَغْفَرَ اللَّهَ وَ تَابَ إِلَيْهِ. (وسائل الشَّيعة : ج ۱۶، ص ۹۵، ح ۲۱۰۷۴) از شیعیان و دوستان ما نیست ، کسی که هر روز محاسبه نفس و بررسی اعمال خود را نداشته باشد، که اگر چنانچه اعمال و نیاتش خوب بوده ، سعی کند برآن ها بیفزاید و اگر زشت و ناپسند بوده است ، از خداوند طلب مغفرت و آمرزش کند و جبران نماید.

قالَ الكاظمُ عليه السَّلامُ : لِكُلِّ شَيْءٍ دَلِيلٌ وَ دَلِيلُ الْعَاقِلِ التَّفَكُّرُ. (تحف العقول : ص ۲۸۵، بحارالانوار: ج ۱، ص ۱۳۶، ضمن ح ۳۰) برای هر چیزی ، دلیل و راهنمائی است و راهنمای شخص عاقل ، تفکر و اندیشه می باشد.

قالَ الكاظمُ عليه السَّلامُ : مَا فِي الْمِيزَانِ شَيْءٌ إِثْقَلُ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ. (أصول کافی : ج ۲، ص ۴۹۴، ح ۱۵) در میزان الهی نیست عمل و چیزی ، سنگین تر از ذکر صلوات بر محمد و اهل بیت ش (صلوات الله عليهم اجمعين).

قَالَ الْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَلِيلُ الْعَمَلِ مِنَ الْعَاقِلِ مُقْبُونٌ مُضَاعَفٌ وَكَثِيرُ الْعَمَلِ مِنْ أَهْلِ الْهُوَى وَالْجَهْلِ مَزْدُودٌ. (تحف العقول: ص ۲۸۶، بحار الانوار: ج ۷۰، ص ۱۱۱، ح ۱۴) اعمال شخص عاقل مقبول است و چند برابر اجر خواهد داشت گرچه قلیل باشد، ولی شخص نادان و هوسران گرچه زیادکار و خدمت و عبادت کند پذیرفته نخواهد بود.

قَالَ الْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَشَعْرُ الْجَسَدِ إِذَا طَالَ قَطَعَ مَاءَ الصُّلْبِ، وَاءَزَحَى الْمَفَاصِلَ، وَوَرِثَ الضَّعْفَ وَالسَّلَّ، وَ إِنَّ التَّوَرَةَ تَزِيدُ فِي مَاءِ الصُّلْبِ، وَتَقْوِي الْبَدَنَ، وَتَزِيدُ فِي شَحْمِ الْكُلْيَتَيْنِ، وَ تَسْمِنُ الْبَدَنَ. (وسائل الشيعة: ج ۲، ص ۶۵، ح ۱۴۹۹) موهای بدن زیر بغل و اطراف عورت چنانچه بلند شود سبب قطع و کمبود آب کمر، سستی مفاصل استخوان و ضعف سینه و گلو خواهد شد، استعمال نوره سبب تقویت تمامی آن ها می باشد.

قَالَ الْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ثَلَاثَةٌ يَجْلُونَ الْبَصَرَ: النَّظَرُ إِلَى الْخَضِرَةِ، وَالنَّظَرُ إِلَى الْمَاءِ الْجَارِي، وَالنَّظَرُ إِلَى الْوُجْهِ الْحَسَنِ. (وسائل الشيعة: ج ۵، ص ۳۴۰، ح ۳، محاسن برقی: ص ۶۲۲، ح ۶۹) سه چیز بر نورانیت چشم می افزاید: نگاه بر سبزه، نگاه بر آب جاری و نگاه به صورت زیبا.

قَالَ الْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ، وَءَنَا وَاللَّهِ ذَلِكَ الْحُجَّةُ. (کافی ج ۱ ص ۱۷۹ ح ۹) همانا زمین در هیچ موقعیتی خالی از حجت خدا نیست و به خدا سوگند که من خلیفه و حجت خداوند هستم.

قَالَ الْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سُرْعَةُ الْمَشْيِ تَذْهَبُ بِبَهَاءِ الْمُؤْمِنِ. (خصال: ج ۱ ص ۹ ح ۳۰) با سرعت و شتاب راه رفتن، بهاء و موقعیت مؤمن را می کاهد.

قَالَ الْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِئْمَا ءِمْرُئُكُمْ اءَنْ تَسْأَلُوْا، وَلَيْسَ عَلَيْنَا الْجَوَابُ، إِئْمَا ذَلِكَ إِيْنَا. (مستدرک الوسائل: ج ۱۷، ص ۲۷۸، ح ۳۵) شماها ماءمور شده اید که از ما اهل بیت رسول الله سؤال کنید، ولیکن جواب و پاسخ آن ها بر ما واجب نیست بلکه اگر مصلحت بود پاسخ می دهیم وگرنه ساکت می باشیم.

قَالَ الْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا ذُبَّانِ ضَارِبَانِ فِي غَنَمٍ قَدْ غَابَ عَنْهُ رُءَاؤُهَا، بِءَضَرٍّ فِي دِيْنِ مُسْلِمٍ مِنْ حُبِّ الرِّيَاسَةِ. (وسائل الشيعة: ج ۱۵، ص ۳۵۰، ح ۱، مستدرک: ج ۱۱، ص ۳۸۱، ح ۱) خطر و ضرر علاقه به ریاست برای مسلمان بیش از دو گرگ دزدنده ای است، به گله گوسفندی که چوپان ندارند حمله کنند.

قَالَ الْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْإِيمَانُ فَوْقَ الْإِسْلَامِ بِدَرَجَةٍ، وَالتَّقْوَى فَوْقَ الْإِيمَانِ بِدَرَجَةٍ، وَ الْيَقِينُ فَوْقَ التَّقْوَى بِدَرَجَةٍ، وَ مَا قُسِّمَ فِي النَّاسِ شَيْءٌ إِلَّا قَلٌّ مِنَ الْيَقِينِ. (وافی: ج ۴، ص ۱۴۵، ح ۱، بحارالانوار: ج ۶۷، ص ۱۳۶، ح ۲) ایمان، یک درجه از اسلام بالاتر است؛ تقوی نیز، یک درجه از ایمان بالاتر؛ یقین، یک درجه از تقوی بالاتر و برتر می باشد و درجه ای کمتر از مرحله یقین در بین مردم ثمره بخش نخواهد بود.

قَالَ الْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (عِنْدَ قَبْرِ حَضْرَةِ) إِنَّ شَيْئًا هَذَا آخِرُهُ لِحَقِيقٍ أَنْ يُرْهَدَ فِي أَوَّلِهِ وَ إِنَّ شَيْئًا هَذَا أَوَّلُهُ لِحَقِيقٍ أَنْ يَخَافَ آخِرُهُ ؛ (بحارالانوار) (۱۰۳/۷۰) یعنی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نزد قبری حاضر بود و این مطلب را بیان فرمود: همانا چیزی که این آخر اوست سزاوار است که میل و رغبتی نشود به اول آن، و به درستی که چیزی که این اول آن است، یعنی آخرتی که قبر منزل اول آن است، سزاوار است که ترسیده شود از آخر آن. قَالَ الْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لِعَلِيِّ بْنِ يَقُطِينٍ : كَفَّارَةُ عَمَلِ السُّلْطَانِ الْإِحْسَانُ إِلَى الْأَخْوَانِ ؛ فرموده علی بن یقطین: کفاره کارگری برای سلطان، نیکی کردن به برادران دینی است. (بحارالانوار ۳۲۱/۷۵)

عَنِ الدَّرَّةِ الْبَاهِرَةِ: قَالَ الْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْمَعْرُوفُ غُلٌّ لَا يَفُكُّهُ إِلَّا مُكَافَاةٌ أَوْ شُكْرٌ، لَوْ ظَهَرَتْ إِلَّا جَالٌ افْتَضَحَتْ إِلَّا مَالٌ، مَنْ وَلَدَهُ الْفَقْرُ أَبْطَرَهُ الْغِنَى ، مَنْ لَمْ يَجِدْ لِلْإِسَاءَةِ مَضْضًا لَمْ يَكُنْ إِلَّا حَسَنًا عِنْدَهُ مَوْقِعٌ، مَا تَسَابَّ إِثْنَانِ إِلَّا انْحَطَّ الْأَعْلَى إِلَى مَرْتَبَةِ الْأَسْفَلِ. (بحارالانوار ۳۲۳/۷۵ از کتاب الدرة الباهرة نقل کرده است) احسان غلی است بر گردن آن کسی که به او احسان شده که بیرون نمی آورد آن را مگر مکافات و احسان نمودی به احسان کننده یا شکر او را نمودن؛ اگر ظاهر شود اجلها رسوا شود آرزوها؛ کسی که متولد و پروریده شد در فقر، سرگشته و حیران کند او را توانگری؛ کسی که نمی یابد از بد کردن به اوسوسه دل و اندوهی، نخواهد بود از برای احسان نزد او موقعی؛ دونهفر همدیگر را دشنام ندهند مگر آنکه بالاتر است فرود خواهد آمد به مرتبه آنکه پست تر است.

صاحب (عمدة الطالب) گفته: هادی آنحضرت را گرفت و حبس نمود، امیرالمؤمنین «ع» را در خواب دید که به او فرمود: (فَهَلْ عَسَيْتُمْ أَنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ؟) چون بیدار شد مراد آنحضرت را دانست، امر کرد حضرت را از حبس رها کردند، (منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام موسی کاظم علیه السلام عبدالله صالحی)

مدایح و مرثیاتی امام کاظم علیه السلام

پیک سعادت داد این بشارت داد امشب

پیک سعادت این بشارت داد امشب - پیغامی از مهر ولایت داد امشب
 میلاد موسی بن جعفر بر همه با دا مبارک - باشد شب شاد و مبارکباد امشب

امشب شب ولادت موسی بن جعفر است

امشب شب ولادت موسی بن جعفر است - او هفتمین ولی خداوند اکبر است
 آینه ی جمال خداوند آمده است - او مظهر علوم و خصال پیمبر است

تهنیت بر شیعیان موسی بن جعفر آمده

تهنیت بر شیعیان موسی بن جعفر آمده - جانشینی بعد صادق بر پیمبر آمده
 شادی ماشیعیان امشب رسد بر عرش اعلی - چونکه بهر ما شفیع یوم الآخر آمده

مژده ی میلاد موسی نفحه ی باد صباست

مژده ی میلاد موسی نفحه ی باد صباست - یاد موسی با دل و هم قلب ماها آشناست
 آمده امشب بدنیا قبله ی حاجات ماها - هست اواباب الحوائج نام او ذکر خداست

بزم مارا امشب آمد عالم آرایی دگر

بزم مارا امشب آمد عالم آرایی دگر - کز قدومش بزم ما شد طور سینایی دگر
 قرنهای بگذشته از موسی و شرح رود نیل - آمده امشب بدنیا باز موسایی دگر

امشب مهی شد جلوه گراز نسل کوثر

امشب مهی شد جلوه گراز نسل کوثر - شد جلوه گر امشب مه موسی بن جعفر
 تابنده شد خورشید عشق و هم عقیده - آمد بدنیا باز یک موسای دیگر

کاظمین امشب چراغان گشته است

کاظمین امشب چراغان گشته است - بیت صادق نورباران گشته است
 شد شب میلاد موسای زمانه - نعمت حق بس فراوان گشته است

یوسف زهرا است زندانی شده

یوسف زهرا است زندانی شده - بهر زندان یوسف ثانی شده
 هفت سال و یا چهار روزه بود - میزبانش آدمی جانی شده

اینکه زندانی شده از قهر و کین

اینکه زندانی شده از قهر و کین - هست موسی نور رب العالمین
هفت و یا که چارده سال است او - هست در زندان هارون لعین
دو بیتیه از مؤلف کتاب باقری پور از کتاب مجموعه اشعار باقری

در هفتم ماه صفر شد جلوگر ماهی منور

در هفتم ماه صفر شد جلوگر ماهی منور - تاییده نورا از طلعت موسی بن جعفر
عالم شده نورانی از ماه جمالش - گشته فضا خوشبو ز عطر بی مثالش
دل گشته محو جلوه ی زیبای این سیمینه پیکر
شهر مدینه شد ز نو نورانی امشب - موسی بن جعفر آمده مهمانی امشب
بیت امام ششمین از این گهر بگرفته زیور
خندد چو غنچه هر دم از شب تا سپیده - بر دامن مام کرام خود حمیده
لبخند شادی می زند مادر بر این یاس معطر
باب الحوائج هفتمین گنج امامت - بردستان خویشتن دارد عنایت
ما را بود در رنج و غم این مهر بان همراه ویاور
احمد سمیع

امشب به سینه مرغ دل از شوق پر پر میزند

امشب به سینه مرغ دل از شوق پر پر میزند - پیک سعادتمند به دم هی حلقه بر در میزند
در هفتم ماه صفر شد پاره ماهی جلوه گر - کز نوررویش طعنه بر خورشید خاور میزند
آید بگویشم این ندا کای دل شدی از غم رها - زیرا قدم اندر جهان موسی بن جعفر میزند
جن و ملک اندر شعف جام ولای او بکف - ساغر بساغر در کنار حوض کوثر میزند
امشب گلی در دامن عصمت شکوفا میشود - وز بیت صادق اختر برج ولا سر میزند
لبخند شادی بر لب ماهش هویدا میشود - وقتی که او لبخند بر سیمای مادر میزند
هفتم وصی مصطفی پور علی مرتضی - کز مقدم خود لرزه بر کاخ ستمگر میزند
هرکس که براو التجا جوید شود حاجت روا - دست طلب بر دامن لطفش هنرور میزند
شعر از: علی هنرور

ای هفتمین ولی خدا هفتمین امام

ای هفتمین ولی خدا هفتمین امام - بر کاظمین و صحن و سرایت زما سلام
 موسای اهلبیتی و سینات کاظمین - تو با خدا و خلق جهان با تو همکلام
 تو کیستی وصی نبی حجت خدا - داری به کل، خلق وجود اختیار تام
 هم دُر هفت بحری وهم بحر شش گهر - هم آفتاب جانی وهم ظلّ مستدام
 صحن تو بهر شیعه ی تو مسجدالنبی - قبر تو کعبه و حرمت مسجدالحرام
 دشمن زکظم غیض تو ممنون و شرمسار - هارون به پیش عزم تو از کف دهد زمام
 باب تو جعفر بن محمد، پسر علی - دخت تو کیست فاطمه ی فاطمه مقام
 با بغض تو عبادت جن و ملک هدر - بی مهر تو بهشت به پیغمبران حرام
 حاجات خلق در حرم قدس تو روا - باب الحوائج ز خداوند گشته نام
 ما سائل رهیم و تو دست عطای حق - تو خضر رحمتی و همه خلق تشنه کام
 موسای اهلبیتی و فرعونیان دون - کردند ظلمها به وجودت علی الدوام
 از سجده و قیام و قعود و نماز تو - سوگند می خورم که عبادت گرفت کام
 حور و ملک، فقیر و غنی انس و جان همه - کردند بر زیارت قبر تو از دحام
 این غم کجا برم به که گویم که بهر تو - در حبس تیره فرق نمیگرد صبح و شام
 زنجیر ها به پیکر پاکت گریستند - در زیر کند و سلسله شد عمر تو تمام
 جسمت به تخته پاره و بر دوش چارتن - خوب از جناز تو گرفتند احترام
 در ماتم تو شیعه فشاند ز دیده اشک - تا مهدیت ظهور کند بهر انتقام
 عالم به زخم سلسله ات گریه می کند - ای در میان سلسله بر عالمی امام
 میثم چگونه اشک نریزد برای تو - ای کرده بر عزای تو خلق جهان قیام

سر سبحان موسی کاظم بود

سر سبحان موسی کاظم بود - رکن ایمان موسی کاظم بود
 سبط پیغمبر سلیل مرتضی - شاه خوبان موسی کاظم بود
 نجل زهرا جان شبیر و شبیر - فخر امکان موسی کاظم بود
 سید سجاد و باقر را به تن - همچنان جان موسی کاظم بود
 ما سوی الله راشه هفتم امام - بدر تابان موسی کاظم بود

موسی خلوت نشین شاه غریب - کنج زندان موسی کاظم بود
 چارده سالش به زندانها مکان - نور یزدان موسی کاظم بود
 از جفا و ظلم هرون الرشید - نار و نالان موسی کاظم بود
 آه و آه از جور سندی دغا - دل خروشان موسی کاظم بود
 زیر کند غم و زنجیر جفا - گشته بی جان موسی کاظم بود
 تخته در آنکه شد تابوت او - چون غریبان موسی کاظم بود
 آنکه شد مسموم از زهر ستم - او به دوران موسی کاظم بود
 آنکه در بغداد جان بی کس سپرد - آذرا آن موسی کاظم بود

مرحوم کافی می خواند : درغل و زنجیر

رضاجان میمیرم درغل و زنجیرم - با بیا از گردنم زنجیر بردار
 ای نور چشم من در کنج زندانم - شد کنده و زنجیر با من همدم و یار
 از هجر د خترم خون شده جگرم - جان تووآن خواهرت معصومه زار

شنیدستم که در زندان هارون

شنیدستم که در زندان هارون - امام هفتمین با حال محزون
 به روی خاک زندان مسکنش بود - غل و زنجیر اندر گردنش بود
 رخ از اشک روان پر ژاله می کرد - ز سوز زهر از دل ناله می کرد
 دلی لبریز از درد و محن داشت - شکایت با خدای خویشتن داشت
 که یارب تا بکی در کنج زندان - بمانم زار و تنها چون غریبان
 الهی چون تویی آگه ز حالم - بکن آسوده از رنج و ملالم
 خلاصم کن از این دنیای فانی - مکان ده در سرای جاودانی
 زمانی با خدا چون راز می کرد - پس آنگه چشم حق بین باز می کرد
 به آه آتشین آن بی قرینه - صدا می زد رضا را از مدینه
 که ای نور و دل و سرو روانم - کجایی ای رضا آرام جانم
 بیا بابا که وقت احتضار است - به راهت چشم من در انتظار است
 شتابی کن به وقت جان سپردن - بیا بردار زنجیرم ز گردن
 (مرحوم حاج سید عباس جوهری)

هفت سال آن بی کس خونین جگر

هفت سال آن بی کس خونین جگر - بود از بیدادها رون در بدر
 گاه جا در بصره گه بغداد داشت - از غریبی ناله و فریاد داشت
 همدام او ناله شبگیر بود - محرم رازش غل و زنجیر بود
 گاه اندر سجده گاهی در نماز - داشت با محبوب خود راز و نیاز
 کای خدا آگاهی از حال دلم - هم تومی بینی مکان و منزل
 تا بکی در کنج زندان بلا - از جفا با شمشیر و مبتلا
 جانم از این زندگی سیر شد - بار الها روز و صلم دیر شد
 مرحوم جوهری

چشم گردون در عزای موسی جعفر گریست

چشم گردون در عزای موسی جعفر گریست - دیده خورشید بر آن ماه خوش منظر گریست
 گرچه او پروانه حق بود اما همچو شمع - در مناجاتش ز هجر دوست پا تا سر گریست
 ژرف زندان بهر او معراج قرب دوست بود - عاشق صادق ز هجران رخ دلبر گریست
 گه به یاد مادرش زهرا فغان از دل کشید - گاه بر مظلومی شیر خدا حیدر گریست
 دیده عشاق از داغ امام عاشقان - در دل صحرای غم يك آسمان اختر گریست
 حضرت معصومه زین ماتم فغان از دل کشید - در مدینه از غم مرگ پدر دختر گریست
 در عزای ناخدای فلك تسلیم و رضا - پور دلبنده رضا در موج غم گوهر گریست
 حافظی شمع وجودت آب شد از این الم - آتشین طبع ز نوك خامه بر دفتر گریست

هرکجا مرغ اسیری است ز خود شاد کنید

هرکجا مرغ اسیری است ز خود شاد کنید - تا نمرده است ز کنج قفس آزاد کنید
 مرد اگر کنج قفس طایر بشکسته پری - یاد از مردن زندانی بغداد کنید
 چون به زندان به ملاقاتی محبوس روید - از عزیز دل زهرا و علی یاد کنید
 چار حمال اگر نعل غریبی ببرند - خاطر موسی جعفر همه امداد کنید
 کند و زنجیر گشائید ز پایش دم مرگ - زین ستمکاری ها رون همه فریاد کنید
 تا دم مرگ مناجات و دعا کارش بود - گوش بر زمزمه آن شه عباد کنید
 پسرش نیست که تا گریه کند بر پدرش - پس شما گریه بر آن کشته بیداد کنید

نگذارید که معصومه خبردار شود - رحم بر حال دختر ناشاد کنید

شعر از خوشدل در گلزار شهدا

با بارضا به گوش زندان خوش آمدی

با بارضا به گوش زندان خوش آمدی - بر دیدن پدر تو پسر جان خوش آمدی
 زندان کجا مدینه کجا و تو در کجا - مهمان من به گوشه زندان خوش آمدی
 زنجیرو بند کین سروسامان من بود - امشب مرا بر این سروسامان خوش آمدی
 با بارضا من غربائی و من غریب - ای ماه من به شام غریبان خوش آمدی
 بر لب رسیده جانم و از دیده رفته نور - نورم به چشم و بر لبم ای جان خوش آمدی

یوسف آل نبی در چاه شد

یوسف آل نبی در چاه شد - قعر زندان جلوه گاه ماه شد
 آنچنان زندان او تاریک بود - کز سیاهی روزها شب می نمود
 با تنی آزرده و صبری عجیب - سالها در آن سیه چال مهیب
 بارها می گفت ای پروردگار - ای انیس بی کسان در شام تار
 گرچه جسمم آب می گردد چوموم - بوده این خلوتگه عشق آرزوم
 تا کنم آنرا عبادتگاه خویش - درخفا سوزم به اشک و آه خویش
 شکر ت ای پروردگار مهربان - دادیم سوز نهان اشک روان
 گرچه زندان چون شب دیجور بود - در حقیقت لمعه ای از نور بود
 بود زندان همچو یک ابرسیاه - در میان بگرفته آن تابنده ماه
 تا که موسی شد در آن زندان مقیم - گشت زندان طور موسای کلیم
 شعری از گلزار شهدا

زندانی ای که غیر خدا در نظر نداشت

زندانی ای که غیر خدا در نظر نداشت - عمری شکنجه دید و کس از او خبر نداشت
 هر روز روزه بود و لی موقع غروب - جز تا زبانه آب و غذائی دگر نداشت
 ای فاطمه بجان تو سوگند روزگار - زندانی از عزیز تو مظلومتر نداشت
 ممنوع بود کس به ملاقات او رود - یا آن شهید گشته بزندان پسر نداشت
 جان داد با شکنجه ولی مصلحت چه بود - زنجیر را ز پیکر مجروح بر نداشت

جسمش به تخته پاره و بر دوش چارتن - آنروز روزگار مسلمان مگر نداشت
شمعی خموش سوخت بد اما ن تیرگی - آنقدر گریه کرد که اشکی دگر نداشت
شعر از سازگار: زندانی

یا رب بین از جان و دل تسلیم تقدیرم

یا رب بین از جان و دل تسلیم تقدیرم - در کند و زنجیرم
از زهرها رو ن دغا محزون و دلگیرم - در کند و زنجیرم
ای نور چشمانم با با رضا جانم - ای نور چشمانم با با رضا جانم
سوی مدینه ای صبا بنما گذر امشب - با چشم تر امشب
با نورچشمانم بگو از غصه می میرم - در کند و زنجیرم
ای نور چشمانم با با رضا جانم - ای نور چشمانم با با رضا جانم
در کنج زندان بلا جانم به لب آمد - روزم چو شب آمد
آتش زند بر جان و دل این آه شبگیرم - در کند و زنجیرم
ای نور چشمانم با با رضا جانم - ای نور چشمانم با با رضا جانم
کی می شود با با رضا روی ترا ببینم - از غصه غمگینم
دشمن کند زهرطرف آزار و تحقیرم - در کند و زنجیرم
ای نور چشمانم با با رضا جانم - ای نور چشمانم با با رضا جانم
شعر از شیدا نیشابوری

باب الحوائج موسی بن جعفر

باب الحوائج موسی بن جعفر - فرزند زهراسب پیمبر
نزدیک مکه درکوه ابوا - موسی بن جعفر آمد بدنیا
گاهی که بابش بودی روانه - از بهر عمره در راه بطحا
شدمکه پر نور از مقدم آن - سبط پیمبر فرزند زهرا
آمد بدنیا فرزند حیدر - باب الحوائج موسی بن جعفر
باب الحوائج موسی بن جعفر - فرزند زهراسب پیمبر
مکه، مدینه با نور یزدان - از مقدم او گشته چراغان
کاظم بیامد در بیت صادق - مامش حمیده شد شادو خندان

در راه مکه آمد بدنیا - شد عمره او مقبول یزدان
 آمد بدنیا فرزند حیدر - باب الحوائج سبط پیمبر
 باب الحوائج موسی بن جعفر - فرزند زهراسب پیمبر
 با نام موسی موسی بن جعفر - همانم باشد با یک پیمبر
 در کوه طور از نور الهی - تابیده بر کوه از سوی داور
 برکوه ابوا در روز میلاد - تابیده نور الله اکبر
 آمد بدنیا سبط پیمبر - باب الحوائج موسی بن جعفر
 باب الحوائج موسی بن جعفر - فرزند زهراسب پیمبر
 موسی عصایش گراژدها شد - یک معجزه از سوی خدا شد
 موسای کاظم در کاخ هارون - وان شیر پرده بنگر چها شد
 افسونگری را عکسی دریده - شرمنده هارون آن بی حیا شد
 زاعجاز موسی سبط پیمبر - باب الحوائج موسی بن جعفر
 باب الحوائج موسی بن جعفر - فرزند زهراسب پیمبر
 عیسی اگرکه درگاهواره - حرفی بگوید با یک اشاره
 موسای کاظم گوید به یعقوب - یک دُخت نیکو چون ماه پاره
 در خانه تو آمد بدنیا - باشد مبارک بر تو همواره
 نامش عوض کن بانام دیگر - باب الحوائج موسی بن جعفر
 باب الحوائج موسی بن جعفر - فرزند زهراسب پیمبر
 آید کنیزی از سوی هارون - بهر فریبش در نقش شیطان
 موسی بن جعفر با یک اشاره - قلب سیاهش کرده دگرگون
 سُجُوح و قُدُوس اندر لب او - بنهاده آقا از لطف یزدان
 هارون کجا و سبط پیمبر - باب الحوائج موسی بن جعفر
 باب الحوائج موسی بن جعفر - فرزند زهراسب پیمبر
 والکاظمین ال غیظ زقرآن - باشد نشانی از بهر ایمان
 او کاظم است و مامش حمیده - او عبد صالح باشد بدوران
 او صادق است و فرزند صادق - او بنده با اخلاص یزدان

ای باقری بین خُلُقِ پیمبر - باب الحوائج موسی بن جفر
 باب الحوائج موسی بن جعفر - فرزند زهراسبِ پیمبر
 باب الحوائج موسی بن جعفر - فرزند زهراسبِ پیمبر
 به مناسبت میلاد امام موسی بن جعفر علیه السلام سال ۸۹ سروده باقری پور

روز میلاد امام هفتمین است

روز میلاد امام هفتمین است - روز میلاد شه دنیاودین است
 روز میلاد ولی الله هفتم - سبط زهرا و امیر المؤمنین است
 منزل صادق چراغان است امروز - شادی اندر آسمانها وزمین است
 اوکه در گهواره چون عیسی سخن گفت - جانشین انبیا و مرسلین است
 اوکه چون موسی کلیم الله باشد - او ولی الله رب العالمین است
 او مسمی همچو موسی شد به موسی - او ولی الله در کل زمین است
 يك لقب از کاظمین الغیظ دارد - اوکه مصداق یحب المحسنین است
 او بود باب الحوائج بهر ماها - اعتصام مابه آن حبل المتین است
 سالها بوده است در زندان هارون - شیر در زنجیر و روباهی لعین است
 عکس شیر پرده را بایک اشارت - میکنند زنده بلی معجز همین است
 هست موسی لیک اعجازش چو عیسی - قم باذن الله باشد این یقین است
 آری آری باقری موسای کاظم - سبط زهرا و امیر المؤمنین است
 یا ولی الله یا موسی بن جعفر - ای امام هفتمین سبط پیمبر
 یا ولی الله یا موسی بن جعفر - ای امام هفتمین سبط پیمبر
 شعری بمناسبت میلاد امام کاظم علیه السلام سروده باقری پور

از ظلم هارون جفا کارستمگر

از ظلم هارون جفا کارستمگر - مسموم شد مولای ماموسی بن جعفر
 آخر شهید راه خدا شد - آسوده از آن جور و جفا شد
 باب الحوائج موسی بن جعفر - باب الحوائج موسی بن جعفر
 ده یا چهارده سال اندر کنج زندان - دید او دشمن ظلم بی حد و فراوان
 بُد دست و پایش در کندوزنجیر - در کنج زندان با آه شبگیر

باب الحوائج موسی بن جعفر - باب الحوائج موسی بن جعفر
 گاهی زندهش ازستم باتازیانه - بر بازو و پهلوی هم برکتش و شانه
 میگفت یارب ای حی سبحان - بنما خلاصم از کنج زندان
 باب الحوائج موسی بن جعفر - باب الحوائج موسی بن جعفر
 کرد ابن شاهک عاقبت مسموم اورا - خرما ی مسمومش بداد ظلمًا وزورا
 روحش رها شد از ظلم و بیداد - جسمش زمحس گردید آزاد
 باب الحوائج موسی بن جعفر - باب الحوائج موسی بن جعفر
 جسم شریفش را بروی تخته پاره - بگذاشته مردم کنند اورا نظاره
 در شهر بغداد اورا غلامان - بردند بردوش همچون غریبان
 باب الحوائج موسی بن جعفر - باب الحوائج موسی بن جعفر
 ای وای از مظلومیت موسی بن جعفر - مانده سه روز آن نازنین بر روی معبر
 ای باقری شد آن جسم پاکش - همچون حسین واصحاب پاکش
 باب الحوائج موسی بن جعفر - باب الحوائج موسی بن جعفر
 شعری از باقری پوریه مناسبت شهادت امام کاظم علیه السلام

از ظلم ها رون جفا کا رستمگر

از ظلم ها رون جفا کا رستمگر - مسموم شد مولا ی ما موسی بن جعفر
 آخر شهید را ه خدا شد - آسوده از آن جور و جفا شد
 باب الحوائج موسی بن جعفر - باب الحوائج موسی بن جعفر
 ده یا چهار ده سال اندر کنج زندان - دید اوز دشمن ظلم بی حد و فراوان
 بُد دست و پایش در کند و زنجیر - در کنج زندان با آه شبگیر
 باب الحوائج موسی بن جعفر - باب الحوائج موسی بن جعفر
 گاهی زندهش ازستم باتازیانه - بر بازو و پهلوی هم بر پشت و شانه
 میگفت یارب ای حی سبحان - بنما خلاصم از کنج زندان
 باب الحوائج موسی بن جعفر - باب الحوائج موسی بن جعفر
 کرد ابن شاهک عاقبت مسموم اورا - خرما ی مسمومش بداد ظلمًا وزورا
 روحش رها شد از ظلم و بیداد - جسمش زمحس گردید آزاد

با ب الحوا ئج موسی بن جعفر - با ب الحوا ئج موسی بن جعفر
جسم شریفش را بروی تخته پا ره - بگذاشته مرد م کنند اورا نظا ره
درشهر بغداد اورا غلامان - بردند بردوش همچون غریبان
با ب الحوا ئج موسی بن جعفر - با ب الحوا ئج موسی بن جعفر
سه روز و شب جسم شریفش روی معبر - بنگریه مظلومیت موسی بن جعفر
بنهاده ظالم بر روی خاکش - همچون حسین واصحاب پا کش
با ب الحوا ئج موسی بن جعفر - با ب الحوا ئج موسی بن جعفر
از بهر دفن حضرت موسی بن جعفر - آمد سلیمان و گرفت آن جسم اطهر
با احترامی بنمود خاکش - از ما سلامی بر روح پا کش
با ب الحوا ئج موسی بن جعفر - با ب الحوا ئج موسی بن جعفر
در کاظمین ای با قری بنگرمزارش - بنگرنا یتهای بی حد و شمارش
سررا بنه تویر آستانش - با خیل یا ران با دوستانش
با ب الحوا ئج موسی بن جعفر - با ب الحوا ئج موسی بن جعفر
شعری از باقری پوریه مناسبت شهادت امام کاظم علیه السلام سال ۱۳۸۷

امام هفتم ما رفت از جهان و اوایلا

امام هفتم ما رفت از جهان و اوایلا - راحت شد از دستم رفت سوی جنان و اوایلا
آقا موسی بن جعفر - مولا موسی بن جعفر
شهید راه دین شد مسموم زهرکین شد - مدفون کاظمین آن امام هفتمین شد
آقا موسی بن جعفر - مولا موسی بن جعفر
از جور و ظلم هرون حضرت گردیده دل خون - در زندانهای تاریک دلگیر و زار و محزون
آقا موسی بن جعفر - مولا موسی بن جعفر
هفت سال و یا که ده سال یا که چهارده سال - در زندانهای هرون زار و نزار و بدحال
آقا موسی بن جعفر - مولا موسی بن جعفر
در زندانهای نمناک دلگیر و زار و غمناک - بود آن آقا زندانی دست سندی سفاک
آقا موسی بن جعفر - مولا موسی بن جعفر
سندی پست بی دین زندان بانی بد آئین - میزد با تازیانه از دشمنی و از کین

آقا موسی بن جعفر - مولا موسی بن جعفر
 شکنجه های بسیار دید آن ولی دادار - از هرون ستمگر و زسندی جفاکار
 آقا موسی بن جعفر - مولا موسی بن جعفر
 بی حد ظلم و جفا بود ولی او با خدا بود - در آن زندان تاریک درسجده ودعا بود
 آقا موسی بن جعفر - مولا موسی بن جعفر
 میگفت او یا الهی بر حال من گواهی - از ظلم و جور هرون افتاده ام به چاهی
 آقا موسی بن جعفر - مولا موسی بن جعفر
 زجورو ظلم و طغیان رسیده بر لبم جان - خلاصم کن تو یارب دگراز حبس و زندان
 آقا موسی بن جعفر - مولا موسی بن جعفر
 خلصنی یارب اکنون مرا از دست هرون - نجاتم ده ز زندان توای خلاق بی چون
 آقا موسی بن جعفر - مولا موسی بن جعفر
 دگرسیرم زد نیا از این ظلم و ستمها - خلاصم کن تو یارب از این رنج و المها
 آقا موسی بن جعفر - مولا موسی بن جعفر
 دعایش شد اجابت نصیبش شد شهادت - شهید از ظلم کین شد امام با سعادت
 آقا موسی بن جعفر - مولا موسی بن جعفر
 ز زهر کینه مسموم شد آن مولای مظلوم - بنزد جدو بایش شد آن مولای مظلوم
 آقا موسی بن جعفر - مولا موسی بن جعفر
 ای باقری از این غم جهان شد غرق ماتم - بزن برسینه و سر بر آن مولا دمام
 آقا موسی بن جعفر - مولا موسی بن جعفر
 سروده سال ۸۹ شهادت آقا موسی بن جعفر علیه السلام توسط باقری پور

از ظلم هرون ستمگر

از ظلم هرون ستمگر - مسموم شد موسی بن جعفر
 آخر شهید راه خدا شد - آسوده از آن جورو جفا شد
 امام هفتم موسی بن جعفر - باب الحوائج بسط پیمبر
 ده سال اندر کنج زندان - دید از عدو ظلم فراوان
 بد دست و پایش در کند و زنجیر - در کنج زندان با آه شبگیر

امام هفتم موسی بن جعفر - باب الحوائج بسط پیمبر
 گاهی زندهش تازیانه - بر کتف و بر بازو و شانه
 میگفت یا رب ای حی سبحان - بنما خلاصم از کنج زندان
 امام هفتم موسی بن جعفر - باب الحوائج بسط پیمبر
 جسمش به روی تخته پاره - مردم کنند او را نظاره
 در شهر بغداد او را غلامان - بردند و لیکن همچون غریبان
 امام هفتم موسی بن جعفر - باب الحوائج بسط پیمبر
 سه روز و اندر جنب معبر - جنازه موسی بن جعفر
 بنهاده ظالم بر روی خاکش - همچون حسین و اصحاب پاکش
 امام هفتم موسی بن جعفر - باب الحوائج بسط پیمبر
 سروده شده باقری پور سال ۱۴۰۳

ای زائرین ای زائرین این کاظمین است

ای زائرین ای زائرین این کاظمین است - اینجا بیا بزم عز و شور و شین است
 این مدفن پاک امام هفتمین است - آنکو ملائک از برایش دلغمین است
 اندر کنارش مدفن پاک جواد است - آنکو شهید راه دین و عدل و داد است
 هر دو شهید ز هر کین دشمنانه - آن یک به زندان دیگری در کنج خانه
 آن یک بدست سندی بن شاهک دون - این یک بدست همسر امام الفضل ملعون
 اندر عزاشان نوحه گر جن و ملک شد - هم عرش و فرش وهم سما وهم سمک شد
 زوایا اینجا جمل کز و بیا نند - در رفت و آمد روز و شب درهر زمانند
 بین این حرم را طور موسای کلیم است - موسی و جمله انبیا اینجا مقیم است
 در این حرم باب الحوائج جا گرفته - جو دو سخاوت این مکان ماوی گرفته
 ای باقری دست تو و دامان آنها - باقی همه جسمند و آنانند جانها
 شعر در کتاب همراه زائرین عتبات عالیات باقری پور سروده شد ۸۴/۵/۱۰

فهرست کتاب

صفحه	عنوان
۱	خلاصه حالات نهمین معصوم ، هفتمین اختر امامت
۳	پدر و مادر امام کاظم علیه السلام
۴	همسر و فرزندان امام کاظم علیه السلام
۷	سادات موسوی و رضوی و حسینی و حسنی
۹	دوران امامت موسی بن جعفر علیه السلام
۱۱	لقب باب الحوائج برای موسی بن جعفر علیه السلام
۱۲	لقب کاظم برای موسی بن جعفر علیه السلام
۱۳	لقب عبدالصالح برای موسی بن جعفر علیه السلام
۱۵	کثرت عبادت امام کاظم علیه السلام
۱۷	نوشتن آن حضرت است کاغذی به والی در توصیه در حق مؤمنی
۱۸	سبب شدن آن حضرت است برای توبه بشر حافی
۱۹	نجات دادن آن حضرت علی بن یقطین را از شر هارون
۲۱	شطیطه نیشابوریه و امام کاظم علیه السلام
۲۳	امر آن حضرت شیر پرده را بدریدن افسونگری
۲۴	خبر شقیق بلخی و مشاهده دلایل آن حضرت
۲۶	صفوان جمال و امام کاظم علیه السلام
۲۷	موضع گیری امام کاظم علیه السلام برابر حکومت
۲۹	قیام‌های علویان در زمان امام کاظم علیه السلام
۳۰	اصحاب و وکلای امام کاظم علیه السلام
۳۱	واقفیه، واقفه یا ممطوره از وکلای امام کاظم علیه السلام
۳۲	امام کاظم علیه السلام در زندانهای بصره و بغداد
۳۴	دعای آن حضرت جهت خلاصی از حبس
۳۶	ورود آن حضرت بر هارون و توقیر هارون آن حضرت را
۳۹	یک جرعه آب قیمت کشور هارون
۳۹	شهادت امام موسی بن جعفر (علیه السلام)
۴۱	احادیثی از امام کاظم علیه السلام
۴۸	مدایح و مرثیاتی امام کاظم علیه السلام

کتابهای الکترونیکی ما :

در اینترنت ، وب سایت ما «بنام هدایت hedayat.tv» در فهرست عناوین مطالب - در عنوان اشعار باقری اشعار و سروده های ما موجود است ، و در عنوان کتاب موبایل باقری ، کتابهای الکترونیکی، موبایلی ما با عناوین زیر موجود است:

همراه زائرین عتبات عالیات «چاپ اول آن به اتمام رسیده» ، قرآن مجید ۱۱۴ سوره ای ، قرآن مجید سی جزئی برای ماه مبارک رمضان ، نهج الفصاحه ، نهج البلاغه ، حلیة المتقین ، خصال شیخ صدوق ، ریاحین الشریعه ، ثواب الاعمال ، امالی شیخ صدوق و شیخ مفید ، تحریر الوسیله ، کلیات مفاتیح الجنان «با انضمام باقیات الصالحات» ، مقتل خوانی «حاوی کتب مقاتل ابی مخنف - سیدبن طاووس - مقرر - روضة الشهداء - مقتل امام حسین» ، منازل الآخره ، نزهة النواظر ، چهارده معصوم علیهم السلام به ترتیب نام از معصوم اول تا معصوم چهاردهم ، حضرت زینب «س» ، حضرت عباس «ع» ، فاطمه ام البنین «س» ، فاطمه معصومه «س» ، رساله توضیح المسائل بیست و پنج مرجع هم جدا جدا و هم ۲۵ رساله بصورت یکجا ، ذکر خدا ، روضه خوانی ، محرم وصفر ، پنجاه روز عزاداری از اول محرم تا اربعین ، پیام رهبری «پیامهای نوروزی و سخنرانیهای اول هر سال از سال ۶۹ تا ۹۴» ، کشکول باقری حاوی ۵۰۰۰ صفحه مطالب گوناگون ، امام روح الله «زندگینامه و مقالات در رابطه با حضرت امام خمینی ره» ، منتخب قوانین «قوانین کاربردی دادگاهها» ، منتخب دادخواستها «نمونه دادخواستها و شکوائیه ها» ، آداب معنوی ، گنجینه معنوی ، سیاحت غرب ، احادیث فارسی ، معجم احادیث ، صدچهل حدیث ، احکام نماز ، احکام روزه ، بهجت عارفان «زندگینامه آیه الله بهجت ره» ، فضائل و رذائل «درباب اخلاق» ، هزار عنوان «برای منبر و سخنرانی» ، جهاد و شهادت ، راهیان نور ، شهدا و جبهه ها ، زنان نمونه ، ختومات هُدا ، ماه رجب «اعمال ماه رجب» ، ماه شعبان «اعمال ماه شعبان» ، ماه رمضان «اعمال ماه رمضان» ، همراه زائرین مکه و مدینه ، همراه زائرین سوریه ، همراه زائرین مشهد الرضا «ع» ، سه هزار داستان ، و چندین کتاب موبایل دیگر... به علاوه ده ها عنوان مقاله که در سایت ما موجود است

تهیه ، تنظیم ، ویرایش ، تنظیم صفحات ، فهرستنگاری ، طرح جلد و چاپ کتاب ، توسط مؤلف حجة الاسلام سید محمد باقری پور در مؤسسه فرهنگی هدایت مشهد مقدس انجام شده است .

سید محمد باقری پور : مدیر سایت هدایت : «www.hedayat.tv»

ایمیل : «hodarayaneh@gmail.com»

تلفن همراه : «۰۹۱۵۵۸۱۹۲۳۰»

کتابهای چاپ شده از تهیه کننده این کتاب:

مبانی اسلام «شرح حدیث بُنِی الْإِسْلَامُ عَلَی خَمْسٍ از امام باقر علیه السلام»، بانوان و جامعه امروز «شرح حدیث کَیْفَ بِکُمْ إِذَا فَسَدَتْ نِسَاؤُکُمْ»، قصّه های قرآنی «شرح حال مختصر پیامبران در آیات قرآنی»، مردان و زنان با فضیلت «شرح آیه ۳۵ سوره احزاب»، هفت پایه اسلام «شرح حدیث شریف قَوَاعِدُ الْإِسْلَامِ سَبْعَةٌ از امام علی علیه السلام»، چهار پایه دین و دنیا «شرح حدیث قَوَامُ الدِّینِ وَالْدُّنْیَا بِأَرْبَعَةٍ از امام علی علیه السلام»، شرح حدیث شریف سلسله الذهب از امام رضا علیه السلام در باب توحید و امامت و...، شرح حدیث عبدالعظیم حسنی از امام رضا علیه السلام، ذکر خدا «دعاهای مورد نیاز مؤمنین در طول هفته» مکالمات عربی، شهر رمضان «در باب اعمال و دعاهای ماه مبارک رمضان»، کتاب مختصر دعاهای ماه رجب، شعبان و رمضان، زیارتنامه امام رضا علیه السلام، روضه های محرم و صفر، همراه زائرین عتبات عالیات، همراه زائرین مشهد الرضاعلیه السلام، همراه زائرین حضرت معصومه، شاه عبدالعظیم و شاه چراغ علیهم السلام، همراه زائرین مکه و مدینه «برای آشنائی زائرین با عربستان، مکه، مدینه و مختصر مناسک حج و عمره»، مجموعه اشعار باقری، پرسشها و پاسخهای حقوقی، مواعظ حسنه، چنته حکایات باقری، کشکول حکایات باقری، کشکول اشعار باقری، کشکول مواعظ باقری، کشکول مدایح و مراثی باقری، کشکول ضرب المثلها، بزرگان علم و دین، مردان و زنان با فضیلت، وظایف انسانی، توصیه های اخلاقی، احادیث مناسبتها، آداب اسلامی، معصوم نهم امام کاظم علیه السلام. و بعضی از کتابهای موبایلی ساخته شده که در آخر کتاب اسامی آنها ذکر شده و قبلاً در سایت هُدا نت انتشار یافته است آماده ویراستاری و فهرست بندی و... است برای چاپ کاغذی انشاء الله تعالی. و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب. تحریر شد در زمستان ۱۳۹۶ - مشهد مقدس پایتخت معنوی جمهوری اسلامی ایران، سید محمد باقری پور

کتاب

معصوم نهم امام کاظم علیه السلام

حاوی حکایات و روایات و اشعار

در رابطه با زندگی معصوم نهم امام کاظم علیه السلام

تهیه کننده : حجة الاسلام سید محمد باقری پور

در مؤسسه فرهنگی هدایت

www.hedayat.tv

کتاب
معصوم نهم امام کاظم علیه السلام
تحمیه کنندہ : حجۃ الاسلام سید محمد باقری پور

